

مرگ بر خاتمی!

☆ در میان ابوزیسیون، راستهایی که پیش از بازی انتخاباتی دوم خرداد از امکان استحاله در درون رژیم سخن میگفتند، حال در قالب دفاع از خاتمی و طرفداری از کرباسچی و غیره میدان وسیعی برای رواج اندیشه های منحط خود یافته اند. حتی در میان کسانی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را هدف خود اعلام میدارند، تأیید یک جناح به ضرر جناح دیگر چنان مقبولیتی یافته که اینان شعار "مرگ بر خاتمی" را شعار چپ روانه ای میخوانند که باید از آن اجتناب کرد. اما امروز پس از گذشت بیش از یکسال از "انتخابات" دوم خرداد و عملکردهای خاتمی مزدورمشیت دغلکاران جمهوری اسلامی و حامیان علنی و شرمگین آنان بیش از پیش باز شده است. در صفحه ۳

بحران رژیم، جنگ جناحها و دیدگاهها

(قسمت اول) در صفحه ۹

ماجراجویی های
جمهوری اسلامی در
افغانستان

یورش نیروهای طالبان به مزار شریف و سقوط این شهر، روابط خصمانه جمهوری اسلامی با طالبان در افغانستان را هرچه بیشتر متشنج نمود. این امر امکان برافروخته شدن آتش جنگی خونین در مرزهای دو کشور را بایرجستگی در مقابل دید همگان قرار داد. در صفحه ۲

افتضاح اخیر کلینتون: استثناء یا قاعده؟!؟

☆ برجسته شدن کم سابقه این افتضاح اخلاقی در امریکا، ناشی از قدرت مادی و بطور مشخص قدرت سیاسی است که از جانب جناح جمهوری خواهان، در ورای این رسوایی و پرونده حقوقی مربوط به آن متمرکز شده و امکانات عظیم خود را برای تسریع روند این پرونده و تقویت اتهامات آن بر علیه رئیس جمهور فعلی و حزب دمکرات به کار انداخته است. در صفحه ۶

در این شماره می خوانید:

- ۱۰ * جاودان باد خاطره شهدای قتل عام سال ۱۶۷!
- ۱۵ * کم و بیش درباره جهانگستری (پل سوئیزی)
- ۱۷ * علیه انسانیت، چندملیتی ها و فقر
- ۲۰ * ستون آزاد: * عرفات خیانت نکرده است....
- ۲۴ * بازی با سرنوشت خلق کرد
- ۳۲ * رژیم جمهوری اسلامی سیلی خورد!

پیرامون ترور

"قصاب اوین"

☆ لاجوردی مزدوری بود که خدماتش به عنوان یک جزء، در خدمت کلیت سیستمی قرار میگرفت که دوام آن مدیون خدمات نه تنها لاجوردی بلکه تک تک تمامی مزدوران حاکم از خمینی و خامنه ای جلاد گرفته تا رفسنجانی و خاتمی فریبکار بوده و میباشد. در صفحه ۱۲

ماجرای جویی های جمهوری اسلامی در افغانستان

از صفحه ۱

بدنبال این واقعه، جمهوری اسلامی در تلاش است که این تشنج را به کشتار دیپلماتهای خود در مزار شریف نسبت دهد؛ در حالیکه حمله به کنسولگری رژیم در مزار شریف و دستگیری و اعدام تعدادی از باصطلاح دیپلماتهای رژیم و یکی از خبرنگاران او در این شهر، نه علت که خود معلول این تشنج میباشد. تشنج در روابط جمهوری اسلامی با طالبان، غرض رعد در آسمان بی ابر نبوده بلکه نتیجه منطقی تخاصمات دو طرف در طول سالهای گذشته است.

واقعیت این است که ظهور و قدرت گیری طالبان در افغانستان از همان ابتدا در تعارض با منافع جمهوری اسلامی بود. به همین دلیل در سالهای اخیر، این رژیم لحظه ای از مخالفت با طالبان و حمایت از گروهبندی هایی که برعلیه طالبان در افغانستان میجنگند، دریغ نرورزیده است. دربستر همین مخالفتها، درگیریها و تنشهاست که حال رابطه طالبان و جمهوری اسلامی به بحرانی ترین لحظات خود رسیده است.

نگاهی به تاریخچه درگیریهای افغانستان آشکار میسازد که در طول دو دهه گذشته، مداخلات امپریالیستی چه بطور مستقیم و چه از طریق دارو دسته های مسلح داخلی عملا افغانستان را به گره گاه تضادهای جناح بندیهای مختلف امپریالیستی تبدیل نموده است. در همین چارچوب هم بوده و هست که جمهوری اسلامی در تمامی این سالها چه در آن زمان که مجاهدین افغان علنا تحت پوشش امپریالیسم امریکا و CIA

برعلیه نیروهای اشغالگر شوروی سابق می جنگیدند و چه بعدها که هر گروهی در تلاش بود تا با تمرکز قدرت دولتی در دستهای خود، گروههای دیگر را از قدرت محروم ساخته و خط اربابان خود را پیش ببرد. به بیشزمانه ترین وجه در امور داخلی افغانستان دخالت نموده و به مثابه یکی از طرفهای درگیر در مساله افغانستان شناخته شده است.

مخالفت جمهوری اسلامی با طالبان هنگامی هرچه بیشتر تشدید شد که در جریان تشنجات جاری در افغانستان سرانجام طالبان بواسطه پشتیبانی ارتش پاکستان، خیلی زود بر بخش بزرگی از افغانستان مسلط گشت و با تسخیر کابل، دست بالا را در رقابت فیمابین گروههای مختلف افغان بدست آورد.

قدرت گیری طالبان در صحنه سیاست افغانستان و در واقع گسترش نفوذ پاکستان در این کشور - که قصد دارد تحت حاکمیت طالبان از جمله شرایط برای انتقال نفت آسیای میانه به دریای عمان از طریق افغانستان را آماده نماید - رژیم جمهوری اسلامی را در ابعاد هرچه وسیعتری درگیر مساله افغانستان نموده است. در این فاصله رژیم با ارسال پول و اسلحه به حمایت از مخالفان طالبان پرداخته و تا کنون میلیونها دلار از دسترنج توده های زحمتکش ایران را هزینه پیشبرد سیاستهای ضدردمی ای نموده که آشکارا در تخالف با منافع مردم ایران و افغانستان میباشد.

پیروزی های اخیر طالبان در شرایطی که جمهوری اسلامی سالهاست عملا و به اشکال

مختلف از نیروهای مخالف طالبان حمایت میکند، شکست سیاستهای این رژیم در افغانستان را با برجستگی هرچه بیشتری در مقابل انظار قرار داده و آشکار میسازد که طالبان به اعتبار پشتیبانان قدرتمندش عزم نموده تا سلطه خود را در سراسر افغانستان گسترش دهد. با این حال جمهوری اسلامی ضمن تداوم مداخلاتش در این کشور به توجیه سیاستهای خود پرداخته و با رجزخوانی برعلیه طالبان، از زبان خامنه ای اعلام میکند که طالبان "افغانستان را غارت کره است اما قادر نخواهد بود این کار را تکمیل کند" این سخنان بروشنی عزم رژیم در تداوم سیاستهای مداخله گرانه اش در افغانستان را آشکار ساخته و نشان میدهد که چرا سردمداران رژیم با تمرکز نیرو در مرزهای افغانستان به یک باره به یاد عدم رعایت "قوانین بین المللی" از سوی طالبان و یا نقش این دارو دسته مرتجع در "صدور مواد مخدر" و مضحک تر از همه "توحش" اسلام گرایی آنها افتاده اند.

با توجه به این واقعیت که جمهوری اسلامی خود در طول حیات تنگنیش بارهای بار "قوانین بین المللی" را نقض نموده و به همین دلیل نیز در سطح جهانی به عنوان یکی از شاخص های "نقض قوانین بین المللی" شناخته شده است. از جمله بدلیل اعزام گروههای مرگ برای ترور مخالفین خود در کشورهای دیگر و با توجه به نقش غیر قابل انکار جمهوری اسلامی در قاچاق مواد مخدر و مهمتر از همه سسركوب وحشیانه توده ها تحت پوشش اجرای قوانین اسلامی، روشن است که این ادعایی مسخره و غیرواقعی بوده و تنها دستاویزی است جهت گرم کردن تنور تشنج و درگیری و

تشدید نموده و خود را برای مقابله با عواقب اجتماعی اوج گیری بحرانهای اقتصادی نظام حاکم که به دلیل سقوط بهای نفت ابعاد هرچه وسیعتری یافته است آماده میسازد. بی دلیل نبود که هنوز شبپور آماده باش در مرزهای ایران و افغانستان به صدا در نیامده بود که خامنه ای فرمان حمله به مطبوعات را صادر نمود و به بگیر و ببند داخلی ابعاد وسیعتری بخشید. اینکه تشنج در مرزهای ایران و افغانستان "برکت الهی" دیگری است که "دست غیبی" امپریالیسم برای رژیم وابسته خویش به ارمغان آورده است را آینده روشن خواهد ساخت. آنچه اکنون باید بر آن تاکید نمود این واقعیت است که مصالح خلقهای ایران و افغانستان در تحالف هرگونه آتش افروزی و تشنج افروزی و تشنج در مرزهای دو کشور بوده و نیروهای آگاه و مبارز دو کشور باید ضمن مخالفت با سیاستهای ضدانقلابی جمهوری اسلامی و طالبان و محکوم کردن هرگونه مداخله خارجی در افغانستان بر حق غیرقابل تردید مردم افغانستان در تعیین سرنوشت خود تاکید نموده و در جهت ایجاد شرایط تحقق این حق یعنی شریطی آزاد و دمکراتیک، همکاری های مبارزاتی خود را گسترش بخشند.

این جریان و در واقع پاکستان و پشتیبانان دیگرش جلوگیری نماید. امروز رژیم جمهوری اسلامی به بهانه ضرورت حفظ ثبات در مرزهای شرقی کشور بیش از ۲۰۰ هزار نفر از نیروهای نظامی خود را به مرز ایران و افغانستان گسیل داشته و بابرگزاری مانورهای نظامی در مرزهای دو کشور سعی دارد به حالت جنگی با طالبان ابعاد وسیعتری بخشد. روشن است که با بالا گرفتن تب جنگ، طالبان مجبور است که بخشی از نیروهای خود را در مرزهای ایران و افغانستان متمرکز سازد که این امر عملاً به نفع دسته بندیهای مخالف طالبان بوده و به آنها امکان میدهد که خود را از زیر تهاجمات نظامی طالبان بیرون کشیده و جهت بازپس گیری برخی از مواضع از دست رفته تلاش نمایند. تب جنگ گرچه فضای تنفسی برای دسته بندیهای مخالف طالبان ایجاد می نماید، در همان حال به رژیم نیز امکان میدهد تا اگر مصالح امپریالیستوار انحصارات امپریالیستی شعله ورگشتن آتش جنگ را ایجاد نمود، جهت پیشبرد سیاستهای اربابان خود سریعاً گام بردارد.

از سوی دیگر جمهوری اسلامی به بهانه امکان جنگ با طالبان سرکوب داخلی را

ادامه مداخله در امور افغانستان و آنهم در شریطی که مداخلات رژیم در امور داخلی افغانستان و تعارض او با طالبان - بمثابه جریان دست ساز پاکستان که با کمک مالی عربستان و حمایت آمریکا شکل گرفت - به هیچ وجه در جهت منافع مردم دو کشور نبوده و برعکس سدی است در جهت تحقق حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان که سالهاست بدلیل مداخلات امپریالیستی به وحشیانه ترین شکلی لگدمال گردیده است.

دلیل اصلی سیاستهای مداخله گرانه رژیم جمهوری اسلامی در امور افغانستان را باید در این حقیقت جستجو نمود که افغانستان مدتهاست به گره گاه جناح بندیهای امپریالیستی تبدیل گشته و به همان دلیل که برخی از نیروها و انحصارات امپریالیستی، طالبان را برای پیشبرد سیاستهای خود علم نموده اند، نیروها و انحصارات امپریالیستی دیگری نیز جناح ربانی و باصطلاح "ائتلاف شمال" را مناسب پیشبرد مصالح و منافع خود تشخیص داده اند. در چنین چارچوبی است که جمهوری اسلامی بمثابه رژیمی وابسته به امپریالیسم در خدمت به منافع جناحی از امپریالیستهای درگیر در تشنجات افغانستان، در تلاش است با ایجاد حالت جنگی با طالبان از "تکمیل" شدن برنامه های



مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

مرگ بر خاتمی!

گشود که خاطره جنایات میکونوس و موانع دیپلماتیک ناشی از آن بالکل از خاطره‌ها زدوده شد. در صحنه داخلی نیز البته اگر از عمل به وعده‌های انتخاباتی نمیتوان سخن گفت ولی ظاهراً اوضاع بر وفق مراد سیاسی است که خاتمی را به ریاست جمهوری رساند. به عبارت دیگر بازار نیرنگ و ریا و تبلیغات به نفع خاتمی در جهت فریب توده‌ها کاملاً گرم است. در میان اپوزیسیون، راست‌هایی که پیش از بازی انتخاباتی ۲ خرداد از امکان استحاله در درون رژیم سخن میگفتند حال در قالب دفاع از خاتمی و طرفداری از کرباسچی و غیره میدان وسیعی برای رواج اندیشه‌های منحط خود یافته‌اند. حتی در میان کسانی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را هدف خود اعلام میدارند تأیید یک جناح به ضرر جناح دیگر چنان مقبولیتی یافته که اینان شعار مرگ بر خاتمی را شعار چپ روانه‌ای می‌خوانند که باید از آن اجتناب کرد. اینطور جلوه میدهند که شعار مرگ بر خاتمی اصلاً به مفهوم مرگ بر آزادی، مرگ بر مردم، مرگ بر استقلال و غیره است. اینها ارمغان‌هایی است که از مضحکه انتخاباتی ۲ خرداد حاصل شده است. اما امروز پس از گذشت بیش از یکسال از آن مضحکه، مشت دغلكاران جمهوری اسلامی و حامیان علنی و شرمگین آنان بیش از پیش باز شده است.

در تبلیغات مغرضانه، خاتمی از ابتدا معصوم بدنیا آمد. گویی او در جنایات و ظلم و ستم و اجحافات وارده از طرف رژیم جمهوری اسلامی به توده‌ها نقشی نداشته و مهره دست اندرکار رژیم نبوده است. از طرف دیگر او که طرفدار آزادیهای مدنی، دلسوز جوانان و مدافع حقوق زنان و غیره جا زده شد از همان ابتدا این مصونیت رایافت که کسی انتظار عمل سریعی از او نداشته باشند. گفته شد که جناح مقابل سر راه اوست و در اجرای برنامه‌های سنگ اندازی میکند. اتفاقاً وقایعی نظیر محاکمه یکی از پرو پا قرص ترین طرفداران خاتمی یعنی کرباسچی شهردار تهران، عزل نوری از وزارت کشور و غیره شواهدی بر این ادعا بودند و در خدمت تبلیغاتی قرار گرفتند که پیشاپیش برای او مصونیت دست و پا میکرد. توجیه گران گفتند بلی چوب لای چرخ برنامه‌های خاتمی میگذارند و اگر چنین نبود خاتمی گویا به نفع آزادی و به نفع توده‌های تحت ستم ایران چه‌ها که نمیکرد و بدین ترتیب کوشیده و میکوشند مردم را همچنان نسبت به خاتمی و بهبود اوضاع توسط او منتظر و متوهم نگهدارند. در واقعیت امر البته قرار نبود عمل مثبتی از طرف خاتمی به نفع توده‌ها صورت بگیرد و یا او حتی به همان وعده‌های انتخاباتی سرو دم بریده اش عمل نماید.

یکسال و اندی پس از روی کار آمدن خاتمی مرزبندی بین برخورد انقلابی به رژیم جمهوری اسلامی و برخورد سازشکارانه نسبت به آن دارد هرچه دقیق تر و روشن تر خود را نمایان میکند.

خاتمی نه فقط پاسخی به رسوایی "میکونوس" و دویاره هموار کردن راه غارتگران بین المللی به ایران بود- تا به جای جنایتکاران رسوای پیشین سیدی خندان عهده دار پیشبرد طرحهای استثمارگرانه امپریالیستی گردد- و نه تنها سیاستهای غارتگرانه امپریالیسم آمریکا حضور رئیس جمهور باصطلاح میانه روئی را در جامعه ایران ضروری شمرده بود، (آوازه "مدره" و "میانه رو" بودن رئیس جمهور جدید را رسانه‌های امپریالیستی خود پیشاپیش در سطح جهان بخش نمودند) بلکه آلترناتیو حیل-گرانه‌ای بود در مقابل اوضاع وخامت بار جامعه؛ و هدف آن بود که با فریب مردم و ایجاد توهم برای بهبود اوضاع، از انفجار خشم آنان جلوگیری نموده و تنشهای اجتماعی موجود را حدالمقدور در مسیری که خود تعیین میکنند بیاندازند.

همانطور که میدانیم حتی در تفسیرهای کوتاه بینانه، روی کار آمدن خاتمی نتیجه "نه" ی بزرگ توده‌ها به رژیم و یا انتخاب بین بد و بدتر مردم تلقی شد اما نکته برجسته و غیرقابل انکار در همه آن قبیل تفسیرها اعتراف به این واقعیت بود که خاتمی بدلیل نفرت و مخالفت شدید مردم ایران با رژیم جمهوری اسلامی شانس و امکان اشغال پست ریاست جمهوری را یافته است. واقعیت آن بود که وقتی سیاست گزاران و گردانندگان جمهوری اسلامی به کاندیداتوری خاتمی (که در تبلیغات به عنوان فردی معرفی میشد که گویا از ریشه و اساس با عملکردهای ارتجاعی مزدوران

در رابطه با اهداف مربوط به روابط خارجی که در لفظ مغرضان و کوتاه اندیشان از آن به عنوان "حضور در جامعه جهانی" اسم برده میشود خاتمی مرد عمل بوده است. مثلاً وجود او بمثابه رئیس جمهور باصطلاح معتقد به دگراندیشی، چنان فصلی در تجدید ارتباطات استثمارگرانه با دول غربی

* این مطلب در نشریه پیوند تیرماه ۱۳۷۷ درج شده است.

شده است و بالاخره چه کسانی جز فریبکاران و دشمنان خلق میتوانند پس از واقعه ترور لاجوردی جلاد، دفاع سرسختانه خاتمی از این قاتل شناخته شده هزاران تن از کارگران و زحمتکشان و زنان و مردان و جوانان کمونیست و مبارز را لاپوشانی کرده و همچنان او را مدافع "میانه روی" و "قانون گرایی" و "اعتدال" و... جا بزنند.

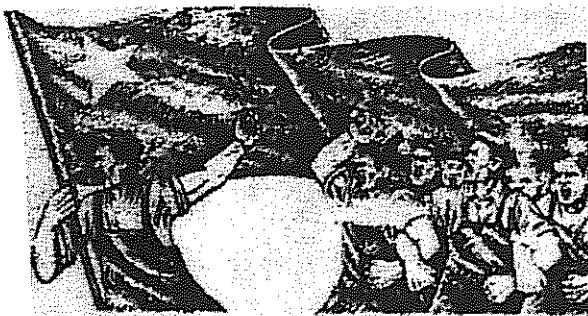
بنابراین اگر معیار سنجش حقیقت، عمل است همین ها بیانگر آنند که خاتمی در این مدت در ورای چهره خندان و ظاهرا شرمسار خود مشغول انجام همان وظایف ضدخلقی بوده است که از هر رئیس جمهور این رژیم انتظار میرفت. تنها وی این نقش را هم به عهده داشته است تا با انجام نمایشاتی و با دغلاکاری به ایجاد توهم در توده ها و فریب آنان پرداخته و تا آنجا که میتواند آهنگ مبارزات توده ها بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را کند نماید.

برچین اساسی است که خاتمی هرچقدر هم "بی دست و پا" و عاجز و درمانده بوده باشد، مغلوب جناح غالب رژیم شمرده شود و غیره بمثابه رئیس جمهور یک رژیم سرابا گندیده و ضدانقلابی جزئی جدایی ناپذیر از چنین رژیمی است و اگر نیرویی واقعا خواهان نابودی رژیم جمهوری اسلامی میباشد با هیچ بهانه ای نمیتواند از شعار مرگ بر خاتمی احتراز نماید. مرگ بر خاتمی یعنی مرگ بر دروغ وریا، یعنی مرگ بر دغلاکاران و فریبکاران، یعنی مرگ بر همه جناحهای درونی رژیم، یعنی مرگ بر کل رژیم جمهوری اسلامی و یعنی زنده باد انقلاب توده های رنج دیده ایران، زنده باد آزادی و استقلال و نابود باد وابستگی و مرگ بر همه قرار داهای اقتصادی که خاتمی در تداوم سیاستهای پیشین اخلاف خود با امپریالیستهای غارتگر مشغول بستن آنهاست. این مرزی است که نیروهای انقلابی را از نیروهای سازشکار و مصالحه جو جدا میسازد. مرز بین انقلابیونی که به خاتمی بمثابه چهره دغلاکار رژیم مینگرند که برای فریب توده ها علم شده، با کسانی که به بهانه قرار دادن نوک تیز حمله به سوی جناح "محافظه کار" رژیم به اشاعه توهم نسبت به خاتمی میپردازند.

در صحن جامعه ایران اگر قشرهایی از طبقه سرمایه دار، ناراضیان صرف بعضی محدودیت های سیاسی - اجتماعی موجود که طرفداران واقعی خاتمی میباشند را کنار بگذاریم، تبلیغات به نفع خاتمی ممکن است بخشهایی از قشرهای متوسط را برای مدت کوتاهی به خود مشغول دارد ولی چنان هیاهوهای هرچقدر هم مودیانانه طراحی شده باشند قادر نیستند کارگران و زحمتکشان را که بنابه شرایط مادی زندگی خود هر روز و هر ساعت دروغین بودن آن تبلیغات را تجربه میکنند از مبارزه باز دارند.

مرگ بر خاتمی!

پیروز باد مبارزات کارگران و زحمتکشان!



پیشین رژیم مخالف است) صحه گذاشتند، میدانستند که دارند در جهت پیشبرد سیاستهای ضدانقلابی معینی روی نفرت توده ها از جمهوری اسلامی سرمایه گذاری میکنند. فریبکاران هنوز هم نفرت توده ها از رژیم را وثیقه پیشبرد امور تحت حاکمیت جمهوری اسلامی قرار داده اند. حال اینطور جلوه داده میشود که گویا این تنها جناح خامنه ای است که رژیم را نمایندگی میکند و جناح خاتمی تماما برای بهبود اوضاع میکوشد. اما آقای رئیس جمهور که امروز از وی بعنوان سردار شرمندگی نام میبرند، اگرهم به خاطر بی عملی اش خود را در انتظار شرمسار نشان میدهد، ولی هرگز شرمسار آن نیست که تحت ریاست جمهوری وی همان برنامه ها و همان سیاستهای ضدانقلابی به پیش برده میشود که تا کنون در رژیم نکبت زده جمهوری اسلامی به پیش رفته است. سنگسار و دیگر اجحافات در رابطه با زنان، تشدید بیکاری در میان جوانان، شدت یابی اعتیاد و غیره و غیره هنوز آن واقعیت های وحشتناکی هستند که دو قشر جامعه ما که ظاهرا توجه به آنها مورد تاکید خاتمی قرار داشت کماکان با آنها مواجه اند.

گذشته از این، چه کسانی جز فریبکاران و مرتجعین میتوانند منکر تداوم اعدامهای وحشیانه در دوره زمامداری خاتمی شوند که اعدام جوانان در خوزستان به جرم ناسزاگویی به سران حکومت نمونه ای از آنها بود؟! چه کسانی جز مرتجعین و فریبکاران میتوانند منکر این حقیقت شوند که اعتصابات کارگری برای حقوق ابتدایی کارگران در زمان خاتمی نیز با سرکوب و بگیر و ببند و شکنجه کارگران روبرو

افتضاح اخیر کلینتون:

استثناء یا قاعده؟!؟

است! تمام کسانی هم که در دستگامهای سیاسی و دولت آمریکا پرچم مخالفت با اعمال غیراخلاقی آقای کلینتون را برافراشته اند کسانی هستند که در نقش حافظ و پاسدار عرف و ارزشهای اخلاقی به میدان آمده اند تا با استیضاح او این کردار غیراخلاقی را از پرونده سیاستمداران کاخ سفید بزایند.

باور ادعای فوق برغم حجم بسیار سنگین و متمرکز تبلیغات رسانه های طبقه حاکم برای توضیح جنجال به باشده حول مسایل اخلاقی آقای کلینتون بسیار مسخره است. چرا که در زندگی روزمره مردم آمریکا افشای کثافتکاریهای رنگارنگ سیاستمداران حاکم در مقاطع مختلف یک بخش لایتجزای زندگی اجتماعی در جامعه امریکاست و کمتر روزی است که در مطبوعات رنگارنگ، ما شاهد افشای رسوایی های اخلاقی سیاستمداران ریز و درشت احزاب حاکم - از همجنس بازی و ایجاد روابط غیراخلاقی گرفته تا فساد و

اعتیاد و... نباشیم. راه دور نرویم در همین امریکای مهد "ارزشهای انسانی و اخلاقی" مگر در زمان صدارت جان اف کندی از حزب دمکرات نبود که افتضاح روابط عشقی او با مرلین مونرو ستاره سینما سرانجام منجر به "خودکشی" این زن هنرپیشه گشت و یا عگر نیکسون جمهور یخواه نبود که با طراحی افتضاح "واترگیت" و تلاش برای کلاه گذاردن بر سر میلیونها رای دهنده امریکایی سعی کرد تا ریاست جمهوری خود را برای یک دوره دیگر تمدید کند؟ بنابراین در رسوایی مربوط به عیاشی های آقای کلینتون و "مخالفت" با آن، مساله به هیچوجه برسر ادعاهای پر حرارت

جنجال مربوط به افشای روابط جنسی بین بیل کلینتون، رئیس جمهور امریکا و مونیکا لوئینسکی یکی از کارکنان کاخ سفید در ماههای اخیر به طرز بیسابقه ای در صدر گزارشات و اخبار خبرگزاریهای بین المللی قرار گرفته است. در صورت این جنجال آنچه جلب توجه میکند قبل از هر چیز به نمایش در آمدن گوشه دیگری از اخلاقیات منحط سیاستمداران طبقه حاکم در امریکاست. افشای تدریجی ولی حساب شده مدارک مربوط به این رسوایی نشان داد که چگونه رئیس جمهور امریکا در موارد متعددی به برقراری رابطه و سوء استفاده جنسی از کارمندان کاخ سفید پرداخته و هنگامی هم که این افتضاح روشن شده با پرداخت رشوه و تهدید، سعی در کتمان حقایق از مراجع قضایی نموده است.

جالب اینجاست که برغم وجود ادله و مدارک انکارناپذیر در مورد جزیی ترین جوانب عیاشی های جناب بیل کلینتون، او تا مدتها حتی داشتن هرگونه رابطه جنسی با مونیکا لوئینسکی را با تمام فریبکاری تمام منکر شد و هنگامی که دیگر هیچ راهی برای انکار حقیقت باقی نماند، مجبور شد تا بطور محدودی به داشتن "رابطه نامناسب" با وی اقرار نموده و با خفت و ریاکاری تمام اعلام کند که چقدر "متاسف" است که این رابطه باعث شرمساری زن، فرزند و دوستان او و رای دهندگان امریکایی شده است. بالاخره این ماجرا که با تمام جزئیات "پرونوگرافیک" و مدارکش در شبکه اینترنت هم در اختیار میلیونها تن در سراسر دنیا قرار گرفت، کار را به آنجا رسانید که امروز برغم تمام اعمال نفوندا و برده پوشی ها، استیضاح رئیس جمهور امریکا را به یک امکان واقعی در روند آتسی قضایا بدل نموده است.

اما برآستی در دنیایی که فقر و نکبت و بیکاری و جنگ و گرسنگی ناشی از سلطه مناسبات ظالمانه امپریالیستی زندگی میلیاردها انسان محروم را درکام خود فرو برده و هر روز آنها را با مصائب و فلاکت بیشتری از سوی حکمرانان زالوصفت جهان مواجه میسازد، چه عامل و منافعی باعث شده تا کثافتکاریهای زندگی خصوصی بیل کلینتون و جنجال حول آن به مرکز ثقل اخبار تبدیل شود؟

در پاسخ به این سوال نخستین چیزی که سیاستمداران امریکایی و به طبع از آنها غالب مطبوعات و بنگاههای سخن پرارکنی شان جلوه میدهند عبارت از این است که در جریان کثافتکاری های رئیس جمهور امریکا گویا اعمالی اتفاق افتاده که با اخلاقیات طبقه حاکم همخوانی ندارد و یا با عیاشی های جناب کلینتون گویا پرونده درخشان اخلاقی "سیاستمداران" سیاه شده و رئیس جمهور امریکا - که بنا به ادعای آنان باید به لحاظ معنوی پاسدار ارزشهای اجتماعی و مدل نسل جوان و خانواده های امریکایی باشد - با اعمال غیراخلاقی خویش به "شرف" و "حیثیت" و "ارزشهای اخلاقی" جامعه امریکا لطمه زده

شهروند عادی به جرائم او رسیدگی میشود. این نیز ادعایی مسخره است. چرا که در جامعه ای که طبقه حاکم یعنی بورژوازی، اساساً به قیمت تشدید استثمار و سرکوب و فقر و بیکاری و بی خانمانی دائم التزاید میلیونها تن از شهروندان محرومش قادر به حاکمیت است، در جامعه ای که ثروتمندان و سیاستمداران این طبقه به بهای تشدید سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی خویش بر حیات میلیاردها انسان

زحمتکش زندگی میکنند، سخن گفتن از دموکراسی و حق برابر شهروندان از هر صف و طبقه جز سخن پردازی برای فریب افکار عمومی و برای پوشاندن نابرابریهای عمیق اجتماعی نیست. ادعای مخالفت با کارهای غیراخلاقی کلینتون و پیگیری قانونی آن از موضع دلسوزی برای دموکراسی در امریکا از سوی مطبوعات در شرایطی است که زیر چشم تمامی این مطبوعات و گرداندگان آنها از هر جناحی، ۳۰ میلیون امریکایی بی خانمان در کوچه ها و محلات کثیف شهرها در کارتهای مقوایی شب را به صبح میرسانند، کارگران را هر روز اخراج میکنند، اعتراضات و اعتصابات آنها را با پلیس شان وحشیانه سرکوب میکنند، میلیونها تن از سرخپوستان و سیاه پوستان و... را زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی-اجتماعی قرار میدهند و زندگی شهروندان عادی را هر روز بیشتر از پیش در غرقاب بحران و فقر و بیکاری و عدم امنیت گرفتار میسازند. در مقابل تمامی این نابسامانیهای عمیق اجتماعی و نقض روزمره دموکراسی حتی کک آقای کلینتون و یا موافقین و مخالفین "دمکرات مآب" و "آبرومندش" در هیات حاکمه امریکا نیز نمی گزد. با توجه به این حقایق میتوان گفت که مساله مخالفت با اعمال غیراخلاقی و سوء استفاده های رنگارنگ رئیس جمهور امریکا بدانصورت که در تبلیغات رایج منعکس شده به هیچ رو ناشی از انگیزه مخالفین برای پاسداری از "اخلاق" و یا "دموکراسی" هم نبوده و نیست.

افراد و یا جناحی از سیاستمداران امریکایی حول "ارزشهای اخلاقی" و یا هراس از به خطر افتادن بنیان روابط دلپذیر "خانواده" در امریکا نیست. و هنگامی که مارکس در تشریح "ارزشهای اجتماعی"، "پیوندهای خانوادگی" و "روابط محبت آمیز" بورژوازی تصریح میکند که بورژواها "علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوص میبرند وقتی که زنان یکدیگر را از راه بدر کنند." (مانیفست حزب کمونیست، قطع جیبی صفحه ۸۹) در اصل براین حقیقت انگشت میگذارد که حیات بورژوازی و گسترش فرهنگ آن به خودی خود ضامن رواج "فحشای رسمی و غیررسمی" در جامعه بوده و اصولاً "وحشت اخلاقی عالیجنابانه" - همانجا- سیاستمداران بورژوا از این سیر "انحطاط" بی مورد و ریاکارانه است.

امروزه وجود و گسترش هزاران مرکز ریز و درشت و رسمی و غیررسمی فحشاء، قمارخانه ها، کازینوها و... در شهرهای بزرگ که اساساً توسط سرمایه داران اداره و توسط پلیس حراست میشوند، انعکاس فعالیت یکی از سودآورترین بخشهای سرمایه برای بورژوازی است. و اصولاً کار و بار سرمایه داری بدون وجود این مراکز سودآور که در عین حال محیطی برای سرگرم نمودن و برآوردن امیال و عیاشی ها و ولخرجی خود بورژواها و اعوان و انصار و وابستگان آنهاست نیز نمیکرد. با توجه به این حقایق میتوان فهمید هر زمان که بلندگوها و سخنگویان طبقه حاکم در نظام بورژوازی با ریاکاری تمام از "ارزشهای اخلاقی" و... دم میزنند این سلاح را برای فریب تسوده ها و پیشبرد منافع معینی به خدمت گرفته اند. در نتیجه برای مردم امریکا و افکار عمومی هم آنچه که در سباب انحطاط اخلاقی و عیاشی های رئیس جمهور فعلی امریکا روشده تنها مدرک جدیدی است که با اتکاء به آن میتوان هرچه روشنتر دریافت که فساد و انحطاط معنوی و اخلاقی جزء جدایی ناپذیر حاکمیت بورژوازی و امپریالیسم و سیاستمداران حرفه ای آن در سراسر دنیاست. با توجه به این حقایق باید گفت برغم تبلیغات پر دامنه اخیر از سوی رسانه های تبلیغاتی، آنچه که امروز باعث برجسته شدن کم سابقه اقتضاحاتی از قبیل روابط جنسی بیل کلینتون در افکار عمومی شده نه خارق العاده گی و زشتی اعمالی که او به عنوان رئیس جمهور امریکا انجام داده و نه مخالفت سایر سیاستمداران طبقه حاکم با این اعمال میباشد. این اعمال بخشی از پرنسبهای بورژوازی و فساد ذاتی و معنوی ناشی از گسترش مناسبات و فرهنگ این طبقه در جوامع انسانی است.

دومین مساله ای که بلندگوهای تبلیغاتی در جنجال مربوط به کثافتکاریهای بیل کلینتون سعی میکنند آن را برجسته ساخته و به خورد توده ها بدهند مساله نمایش دموکراسی در جامعه امریکاست. به این مفهوم که گویا در امریکا یعنی "مهد آزادی و دموکراسی"، در جامعه ای که باصطلاح بر پایه احترام به قانون و دموکراسی و برابری بناشده (!!!) به هرگونه تخلف اجتماعی صرفنظر از اینکه متخلف کیست و در چه موقعیت سیاسی - اجتماعی قرار دارد به طور یکسان برخورد میشود. در اوج جنجال اخیر، مطبوعات و سیاستمداران امریکایی از هر جناح و دسته ای سعی میکنند که با شدت تمام این مساله را به افکار عمومی القاء کنند که پیگیری پرونده عیاشی های بیل کلینتون و احضار او برای ادای توضیحات به مراجع قضایی و یا حتی احتمالاً استیضاح او در مجلس امریکا بیانگر قدرت و حاکمیت "دموکراسی" در دستگاه سیاسی امریکا میباشد و به همین اعتبار حتی رئیس جمهور یعنی شخص اول مملکت نیز از پیگیریهای قانونی درمورد تخلفاتش در امان نیست. و مسانند یک

بحران رژیم، جنگ جناحها و دیدگاهها

(قسمت اول)

اساساً رژیم جمهوری اسلامی همزاد با بحران است. در یک شرایط بحران فراگیر ملی شکل گرفته و میراث دار آن است. بدنبال انقلاب بهمن و یارگیری جدید امپریالیستها، حکمرانان جدید با سرسپردگی، سکandar هدایت جامعه ای با نظام اقتصادی وابسته شدند. جامعه ای که علیرغم بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود میبایست بار بحران سرشکن شده نظم امپریالیستی را نیز بر دوش کشد. از آنجایی که این حاکمان وابسته در تقابل با اراده و خواست کارگران و زحمتکشان و بطور کلی توده ها قرار داشتند، از آنجایی که وظیفه سرکوب انقلاب و جنبش خلقها را به عهده داشته و دارند پس بحران سیاسی، اجتماعی را عمق و تداوم بخشیدند. فقط کافی است که سرکوب های خونین کارگران، خلقهای کرد، ترکمن، عرب و پامال کردن حقوق فردی و اجتماعی توده ها و عدم دستیابی به خواسته هایی چون آزادی و دموکراسی را به یاد داشته باشیم. این حاکمان نظم سرمایه داری وابسته میبایست بار بحران مزمن امپریالیستی را نیز در متن اقتصاد وابسته در سیستم انگلی به جا مانده بر کرده توده ها سرشکن کنند، پس گفتند: "اقتصاد مال خراست"، "ما برای نان و آب انقلاب نکرديم"، "کمریندها را سفت کنید" و برنامه "ریاضت کشی" را آغاز کردند و پیش بردند، پس بحران اقتصادی را به قیمت خانه خرابی توده ها و گرانی وحشتناک استمرار و ژرفا بخشیدند. از آنجایی که عملکرد آشکار شاه به مثابه مزدور امریکا، عملکرد امریکا در کودتا علیه مصدق، برانگیختگی عمومی توده ها در پی انقلاب بهمن بر علیه امپریالیستها و به ویژه امریکا، بخصوص جا زدن حاکمان

جدید بمثابة رژیم برخاسته از انقلاب و به علاوه برای انحراف و سرکوب انقلاب، که فاکتورهای بس مهمی بودند، دزد و داروغه با هم ساختند. رابطه ها و سرسپردگی ها مخفی و لاپوشانی شدند. نعل وارونه زده شد. رژیم، ضد امپریالیست و امریکا دشمن اعلام گردید. در شعار و تبلیغات، نوکر و ارباب به اصطلاح رودر روی هم ایستادند ولی در عمل حافظ منافع یکدیگر. پس گروگان گیری در سفارت امریکا و بعداً جنگ امپریالیستی هشت ساله را به خدمت گرفتند. کافی است که به انحراف اذهان توده ها، سرکوب وسیع و خونین کارگران و خلقها، کشتارهای دسته جمعی کودکان در جنگ و فرزندانی انقلابی در زندانها، بمباران ها و خانه خرابی های ناشی از جنگ، غارت دسترنج توده ها برای خریدهای نجومی تسلیحات از امپریالیستها و به ویژه از امریکا، پروار کردن شرکتهای بیمه خارجی و غیره را در پناه این شرایط و پیامدهای بعدی آن به یاد داشته باشیم، پس دامنه بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هرچه بیشتر گسترش یافت و ریشه دارتر شد. از آنجایی که حفاظت و تداوم سیستمی وابسته به دست رژیم با پوشش مذهبی و اسلامی میبایست صورت گیرد، پس قوانین قرون وسطایی اسلامی بر جامعه مستولی گردید، صدور انقلاب و سازماندهی تروریسم دولتی در دستور کار قرار گرفتند که اینها نیز به نوبه خود به بحران سیاسی و اجتماعی رژیم دامن زدند. عملکرد قوانین اسلامی بمثابة پوشش دیکتاتوری امپریالیستی که موجب بی حقوقی وسیع توده هاست، خود عامل دیگر در تشدید بحران اجتماعی و سیاسی است. پس رژیم اسلامی نافش را با بحران زده اند که

خود بنابه ماهیتش آنرا تعمیق و گسترش میدهد. و اساساً توده ها را در تقابل با خود قرار میدهد. اینها آن خطوط کلی اند که بحران همه جانبه جامعه ایران را به مثابه جزئی ارگانیک از سیستم جهانی سرمایه داری تداوم می بخشند. پس رژیم وابسته در کلیتش در این بحران غوطه ور است و به آن دامن میزند.

درکی غلط در جنبش رایج است که بحران رژیم را به بحران در بالا یعنی در حاکمیت خلاصه میکند و به آن تقلیل میدهد. بحران گروه بندی و جناحهای حاکمان، بحرانی است در درون رژیم. اما بحران همه جانبه ای که توضیحش رفت و رژیم را فراگرفته از نوع دیگر و جنس دیگر است. اشتباه گرفتن این دو نوع از بحران اگر ناآگاهانه باشد به انحراف کشاندن مبارزات مردم را به دنبال دارد. تقلیل و جانشین کردن این دو نوع بحران با هم، اگر آگاهانه باشد امری است که موجب خیانت به مبارزات توده ها میگردد. نگاهی بر مواردی از حقوق دمکراتیک در مفهوم رایج آن مساله را بیشتر روشن میکند. مثلاً: عدم حق تشکل و مبارزه برای دستیابی به آن با ایجاد تشکل از جانب جناحی برای جذب و جلب توده ها در دایره خود تباین آشکار دارند. خواست آزادی و نفی دیکتاتوری با "تسامح" و تحمل جناح دیگر ماهیتاً با هم تفاوت دارند. خواست جدایی دین از دولت و نفی دین رسمی با پذیرش عرض وجود جناح دیگر اسلامی سختی با هم ندارند، خواست تأمین کار و شغل و حل مساله بیکاری با پذیرش گسترش

مبارزات توده‌ها باشد امری است درست، اما این با هدایت توده‌ها بمثابه نیروی مدافع فلان جناح تفاوتی آشکار دارد. پس باید اول روشن کنیم که کجا ایستاده ایم و در خدمت چه نیرویی؟ توده‌ها یا جناحی از حاکمیت، تا حادثه انتخابات ریاست جمهوری را "زمین لرزه" و "انقلاب دوم" بنامیم و نگوییم که توده‌ها "اسلحه را از دوشی به دوش دیگر انداخته‌اند" و به این ترتیب خاک بر چشم توده‌ها بپاشیم و خواسته یا ناخواسته آتش بیار معرکه شویم. اینکه پهران در بالا از چه جنس و نوعی است مساله‌ای است که در ادامه مطلب به آن میپردازیم.

ادامه دارد

یوسف - شهریور ۷۷

حکومت‌کننده و حکومت‌شونده است، دومی ناظر بر رابطه بین حکومت‌کنندگان. تقلیل و هم‌ارز دانستن این دو باهم امری است نابخشودنی که موجب انحراف و کند شدن مبارزه مردم میگردد. اولی مبارزه‌ای مستقل و رادیکال برای سرنگونی و تغییر نظام را میطلبد، دومی امری است که با "تسامح و تساهل" و سازش پشت پرده در بالا، روآوری به مردم برای جذب نیرو و کسب توان بستگی دارد. اینکه توده‌ها میتوانند بمثابه یک امکان از جنگ جناحها و شکاف در بالا سود جویند، آتش مبارزه خود را تیزتر کنند به عوامل زیادی بستگی دارد از جمله: وجود رهبری درست، وجود تشکل و آزادی، اما خرما بر نخیل است و دست توده‌ها کوتاه.

اینکه هر رخنه و شکافی در بالا میتواند به نفع

بیشتر سرمایه‌داری خصوصی حاصل شدنی نیست زیرا از نوع دیگرند، تامین حقوق زنان نفی سنگسار و قصاص، بطور خلاصه قانون جزایی اسلامی با دفاع از حقوق اسلامی لیبرالی زنان و سنگسار و قصاص مخفی و دور از انظار عمومی همخوانی ندارند و الخ.

بحرانی که سروپای جامعه و رژیم را فراگرفته است و از طرف دیگر خود رژیم موجد آن بوده و به آن دامن میزند، بحرانی که تمامی تاروپود روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی توده‌ها را دربرگرفته و آنان را در تقابل با رژیم قرار داده است، با بحران در درون رژیم و شکاف در بالا، هر دو بحرانی هستند مزمین و به اندازه عمر رژیم قدمت دارند، اما این دو از محتوایی دیگر برخوردارند. اولی ناظر بر رابطه بین

جاودان باد خاطره شهدای قتل عام سال ۶۷!

سران حکومت با ارتکاب به این قساوت کم نظیر، ابلهانه کوشیدند تا ضمن نابودی فیزیکی پدیده‌ای به نام زندانی سیاسی و تبلیغ اینکه "مادر ایران زندانی سیاسی نداریم" در آن ایام در واقع به جوشش مبارزاتی توده‌های محروم لگام بزنند و هرگونه اقدام به خیزش انقلابی برعلیه سیستم بحرانی حاکم را در نطفه خفه سازند. اما انفجار خشم توده‌های محروم در شورشهای مختلف در شهرهای ایران نظیر قزوین، مشهد، اراک، شیراز، اسلامشهر و اعتصاب یکپارچه و دلیرانه کارگران صنایع نفت در کشور در سالهای بعد خیلی زود بی‌پایگی این اندیشه‌های موهوم جنایتکاران را برملا ساخت. خون سرخ شهدای قتل عام سال ۶۷ به انگیزه‌ای برای تداوم و تشدید پیکار توده‌ها برعلیه سران فریبکار و جلاد رژیم جمهوری اسلامی بدل گشت. مبارزه و مقاومت برعلیه سیستم ظالمانه حاکم در همه جا ادامه یافت و امروز نیز ادامه دارد. توده‌های ما هیچگاه خاطره تلخ قصابی هزاران تن از رشیدترین فرزندان کمونیست و مبارز خود بدست جلاخان رژیم را فراموش نمیکنند. آنها در همه جا و به هر شکل یاد و راه شهدای سال ۶۷ را پاس میدارند و پژواک پیام آزادیخواهی آنها را در مبارزات خود منعکس میکنند. این مبارزات جلوه‌ای از پاسخ تاریخی توده‌ها برعلیه تمامی جنایات ریز و درشت رژیم و منجمله قتل عام زندانیان سیاسی است. آنها جنایت بیشرمانه رژیم در سلاخی زندانیان سیاسی را بی‌پاسخ نخواهند گذارد و از مبارزه خود تا فرجام آن که نابودی رژیم جمهوری اسلامی و کلیت سیستم سرمایه‌داری وابسته برای رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی است دست نخواهند شست.

تاریخ حیات ننگین رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، مشحون از جنایات و تبهکاریهایی است که این رژیم در خدمت به منافع سرمایه‌داران جهانی و عمالشان برعلیه کارگران و خلقهای تحت ستم ما مرتکب شده است. کشتار فجیع هزاران تن از زندانیان سیاسی قهرمان در سال ۶۷، بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین این جنایات است. در این سال، سران حکومت و در راس آنها خمینی جلاد در حالیکه میکوشیدند با نوشیدن "جام زهر" از یکسو بر رسوایی‌های خفت بار خود در جنگ امپریالیستی ایران و عراق سروش بگذارند و از سوی دیگر با اعلام دوران "بازسازی" زمینه را برای تشدید غارتگریهای کمپانی‌های امپریالیستی در ایران فراهم کنند، هجوم وحشیانه‌ای را به تمامی زندانهای کشور سازمان دادند. در عرض مدت کوتاهی هزاران زن و مرد آزاده و مبارز به جرم گفتن "نه" به رژیم در محاکمات چند دقیقه‌ای به بیرحمانه‌ترین شکلی در مقابل جوخه‌های اعدام قرار گرفتند و یا به چوبه‌های دار سپرده شدند. جایی هم که انبوه اعدامها پاسخگوی گستردگی شمار اسرا نبود، زندانها توسط خود مزدوران حکومت به آتش کشیده شدند. موج اعدامها به بیرون از سیاهچالها نیز کشیده شد و بسیاری از زندانیان آزاد شده را نیز دربرگرفت. به این ترتیب در همه جا حمام خون به راه افتاد. جلاخان رژیم در بسیاری جاها حتی فرصت پاک کردن دستهای پلید خود و پنهان کردن این جنایات وحشیانه را نیافتند. به شکلی که گورهای دستجمعی که مدت کوتاهی پس از این فاجعه در بیابانهای اطراف تهران به طور تصادفی کشف شد، گوشه‌ای از ابعاد هولناک این جنایت را در افکار عمومی افشا کرد. جنایاتی که هنوز هیچکس از ابعاد واقعی درنده‌خویی‌های به عمل آمده در آن آگاه نیست.



قتل عام وحشیانه پناهجویان افغانی توسط جمهوری اسلامی محکوم است!

در چارچوب تحولات اخیر در روابط جمهوری اسلامی و "طالبان" و اوجگیری بحرانی که با قتل چند دیپلمات ایرانی در افغانستان هرچه بیشتر تشدید شد، رژیم جمهوری اسلامی در روزهای اخیر با وحشیگری تمام دست به کشت و کشتار پناهجویان ستمدیده افغانی زد. مطابق اخبار منتشره در مدت کوتاهی حداقل ۵۸ پناهجوی رنجدیده افغانی به طرزی وحشیانه در تهران و اصفهان بدست پاسداران و اوباشان رژیم سلاخی شده اند. سران مزدور جمهوری اسلامی از طریق بلندگوهای تبلیغاتی خود فریبکارانه میکوشند تا این جنایات وحشیانه را انعکاس خشم مردم جا زده و دستان خونالود حکومت خود در تجاوز به جان و مال پناهجویان افغانی و قتل عام آنها را لاپوشانی کنند. اما این واقعیت که کشتار پناهجویان بی دفاع افغانی در ایران با "سلاح گرم" صورت گرفته جایی برای باور اکاذیب حکومت در مورد نقش "مردم" در این جنایت باقی نمیگذارد.

رژیم با کشتار پناهندگان بیگناه افغانی در پاسخ به اعمال جنایتکارانه طالبان میکوشد به ایجاد تشنج بین خلقهای ایران و افغانستان پرداخته و در عین حال از طریق تشدید تناقضات با دشمن خارجی در جهت انحراف اذهان عمومی از مسایل و معضلات داخلی تلاش میکند. در چنین چهارچوبی است که ما شاهد آیم که چگونه پناهجویان محروم افغانی که نکبت و ویرانی ناشی از سالها جنگ ضدانقلابی دستجات و دولت‌های مزدور امپریالیسم در منطقه روزگار آنها را تیره ساخته و آنان را آواره کشورهایی نظیر ایران کرده است، در اینجا نیز توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی قتل عام شده و قربانی میگردند.

با توجه به حقایق بالا و از آنجا که تجربه سالها زندگی پناهجویان محروم افغانی در ایران نشان داده که مردم ایران هیچ دشمنی با پناهندگان افغانی ندارند، توده های آگاه و مبارز ما باید با حفظ هشیاری متوجه دسیسه های مکارانه جمهوری اسلامی و سیاستهای تفرقه افکنانه این حکومت در ایجاد دشمنی بین خلقهای ایران و افغانستان بوده و با تمام توان توطئه جنایتکارانه جمهوری اسلامی را افشا و بی اثر سازند.

وظیفه همه نیروهای مبارز و انقلابی است که از حق پناهندگی آوارگان افغانی در ایران با تمام قوا دفاع کرده و دستان تا مرفق به خون آلوده رژیم جمهوری اسلامی در کشتار اخیر توده های بیگناه افغانی را به هر صورت ممکنه افشا سازند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

برقرار باد اتحاد تمامی نیروهای انقلابی و خلقهای ستمدیده!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - سپتامبر ۹۸

پیرامون ترور "قصاب اوین"

ترور اسدالله لاجوردی، قصاب اوین و یکی از سمبل‌های بارز جنایت و شکنجه و مرگ در جمهوری اسلامی توسط سازمان مجاهدین، واکنش‌های متفاوتی را در جامعه ما برانگیخت. از یک سو خبر مرگ لاجوردی جلاد، موجی از شادی و شرف را در جامعه برافکند. بدون شک این شادی انعکاس کوچکی از تنفر عظیمی است که قصاب اوین، این "بازوی امام" در جریان کتله کردن هزاران تن از فرزندان کمونیست و مبارز خلق در طول سالها در سیاهچال‌های رژیم جمهوری اسلامی در قلب توده‌ها برانگیخته بود.

برای توده‌های محروم و داغ‌دیده، این جلاد یکی از مظاهر برجسته وحشیگری، شکنجه، تعزیر، مثله کردن، تجاوز به دختران و زنان باردار و سایر جنایتهای فجیع نظام سرمایه داری وابسته و حکومت غدار جمهوری اسلامی بر علیه مردم بود. او کسی بود که هنگام قلع و قمع انقلابیون و حمله به خانه‌های تیمی، حتی از در آغوش گرفتن کودکان شیرخوار و رقص بر فراز پیکر تکه پاره شده والدین این کودکان و نمایش این رذالت حکومت در انظار عمومی نیز ابائی نداشت.

از سوی دیگر اما مرگ لاجوردی قصاب در صف رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بمثابة دشمن قسم خورده کارگران و توده‌های زحمتکش ما خشم و نفرت فراوانی را باعث شد. تا جائیکه تمامی دولت‌مردان سرکوبگر رنگارنگ حکومت از هر جناح و دسته ای - از خامنه‌ای و ناطق نوری باصطلاح محافظه کار گرفته تا رفسنجانی و خاتمی "معتدل" - را واداشت تا هر یک به صدور اطلاعیه‌های مختلف دست زده و در رثای مرگ "بازوی امام" یعنی لاجوردی دژخیم با سوز و گداز فراوان مدیحه سرایی کرده و به این ترتیب یکبار دیگر ماهیت ضد خلقی خود را به نمایش بگذارند. با این توصیف تا جایی که به صرف وقوع این واکنش‌های کاملاً متضاد در صف توده‌ها و دشمنان آنها باز میگردد باید گفت که در جامعه ملامطم و تحت سلطه‌ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده و در یک طرف آن کارگران و خلق‌های محروم و در سوی دیگر آن طبقه بورژوازی وابسته و امپریالیسم قرار گرفته‌اند، این امری کاملاً طبیعی است. اما در رابطه با بازتاب مرگ لاجوردی دژخیم و تبلیغات مکارانه‌ای که حول این قضیه در اردوگاه دشمن جریان یافت، نکات مهمی وجود دارد که اشاره به آنها حاوی درس‌های مهمی برای جنبش توده‌ای تحت ستم ماست. نخست آنکه در تبلیغاتی که برای بزرگداشت و یادبود خاطره لاجوردی جلاد از سوی دژخیمان حاکم بر جامعه ما جریان یافته است، از او مکرراً به عنوان "خدمتگزار" نظام که در دورانهای بحرانی "وظیفه حساس و خطیری" برعهده گرفت یاد میشود. "وظیفه خطیر" البته به عهده گرفتن ریاست کل شکنجه‌گاه‌های مخوف حکومت توسط این مزدور بود. اما وقتی روی حساس بودن آن وظیفه تاکید میشود باید دانست که اولاً "وظیفه خطیر" در شرایطی به عهده لاجوردی جلاد سپرده شد که نظام و سیستم ظالمانه حاکم بر جامعه ایران، یعنی سیستم سرمایه داری وابسته و نظام امپریالیستی از هر جهت مورد یورش توده‌های مبارز و آزادیخواه ما قرار گرفته بود و سرکوب این توده‌ها برای رژیم جمهوری اسلامی بمثابة حافظ نظم امپریالیستی در ایران از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بود.

مزدوران حاکم در عین حال که شدیداً از خشم انقلابی توده‌ها هراسناک بودند، میبایست حداعلای رذالت و خونخواری را بر علیه کمونیستها و مبارزین، بویژه در سیاهچال‌ها به خرج دهند و اتفاقاً برای انجام این "وظیفه خطیر و حساس" لاجوردی تمامی خواص دنائت، وحشیگری و پست فطرتی که سیستم ظالمانه حاکم برای پیشبرد اموراتش نیازمند آن بود را یک جا در خود داشت.

لاجوردی مزدوری بود که خدماتش به عنوان یک جزء در خدمت کلیت سیستمی قرار میگرفت که دوام آن مدیون خدمات نه تنها لاجوردی بلکه تک تک تمامی مزدوران حاکم بود. لاجوردی به رغم تمامی جنایاتش که در ذهن توده‌ها از او یک هیولای سفاک ساخته بود، تنها گوشه‌ای از امورات سیستم جنایتکارانه‌ای را به پیش میبرد که در عین حال خمینی و خامنه‌ای جلاد "ولی فقیهش" بودند و فرمان اعدام‌های وحشیانه‌اش را صادر میکردند؛ سیستمی که خاتمی فریبکار در همان زمان در لوای وزارت ارشاد دستگاه جهنمی انکیزاسیون و تفتیش عقایدش را اداره میکرد و رفسنجانی مزدور در نقش رئیس جمهوری، به قیمت قتل و سرکوب توده‌ها مشغول پیشبرد برنامه‌های اقتصادی - سیاسی‌اش به نفع سرمایه داران جهانی و سرمایه داران وابسته داخلی بود. در نتیجه "وظیفه خطیر" و یا همان جنایات بیشرمانه لاجوردی در پست ریاست شکنجه‌گاهها، در واقع مکمل همان وظایف ضد خلقی‌ای بود که با هدف اداره کلیت سیستم ضد خلقی حاکم توسط تمامی مزدوران رژیم در سایر بخشها به پیش میرفت و می‌رود.

جمهوری اسلامی بر علیه توده ها در طول چند دهه گذشته تمامی طبقات و نیروهای سیاسی مخالف را ظاهراً در یک صف مشترک و واحد در برابر این رژیمها قرار داده و میدهد. ولی توده های آگاه و مبارز ما در تجربه سالها مقاومت خود به خوب درک کرده اند که هرگونه مبارزه و مقاومت نیروهای اجتماعی گونه گون بر علیه این حکومتها ناشی از منافع طبقاتی معینی است. در نتیجه همانطور که تاریخ دهه های گذشته نشان داد فی المثل مخالفت لاجوردی جلاد با رژیم شاه ۱۸۰ درجه با مخالفت انقلابی چریکهای فدایی خلق با این رژیم متفاوت بود. لاجوردی دژخیم و امثالهم بنابه ذات و سرشت طبقاتی خود و طبقه ای که از آن دفاع میکردند از مخالفت با رژیم فاسد شاه، نه نابودی سیستم ظالمانه ای که شاه و رژیم اش معلول و محصول آن بودند، بلکه برقراری یک رژیم ارتجاعی و وابسته دیگر نظیر جمهوری اسلامی را تعقیب میکردند که از همان ابتدا قرار بود همان وظایف رژیم مزدور شاه را در سطحی وسیعتر با برقراری چوبه های دار و شکنجه در هرکوی و برزن به پیش ببرد. اما در مقابل، چریکهای فدایی خلق در همان سالها از موضع اکثریت ستمدیده جامعه یعنی کارگران و خلقهای محروم بر نابودی رژیمهایی نظیر شاه و جمهوری اسلامی و بالاتر از آن، نابودی کل سیستمی که برای بقای خود اصولاً نیازمند بساطت سرکوب و دولتهای سرکوبگر است تاکید کرده و میکنند. در نتیجه مخالفت امثال لاجوردی با رژیم شاه رنگ برگرفته از منافع طبقاتی آنان یعنی منافع ارتجاع بود و درست به دلیل همین منافع طبقاتی بود که پروسه مخالفت او با رژیم شاه نمیتوانست نهایتاً به تبدیل او به یک جلاد وحشی تر از مسزودران شاه در حکومت جمهوری اسلامی منجر نشود. پس امروز هنگامی که سردمداران جمهوری اسلامی در رثای مزدور از کف رفته خویش میکوشند تا چهره کثیف او را با باصطلاح افتخار مبارزه بر علیه رژیم

تاکید بر این نکته از آنجا ضروری است که با توجه به تبلیغات جاری حکومت حول ترور لاجوردی نباید گذاشت تا چهره سیاه و کریه این دژخیم در شرایط شادی ناشی از مرگ و مجازات او به پوششی برای کمرنگ شدن سیاهی چهره سایر جنایتکارانی نظیر خامنه ای و رفسنجانی و خاتمی و بطور کلی گردانندگان و دست اندرکاران سیستم ضد خلقی حاکم تبدیل گردد. تنها ویژگی پست و مقام لاجوردی در نظام حاکم آن بود که او در موقعیت و پستی قرار گرفته بود که ماهیت تبهکار جمهوری اسلامی به عریان ترین وجهی در عملکردها و سیمای این دژخیم به نمایش درمی آمد.

جدا از تاکید تبلیغات رژیم حول "وظایف خطیر" این "بازوی امام"، مساله دیگری که در تبلیغات بلندگوهای حکومت در مورد قصاب اوین به چشم میخورد تاکید و اغراق مقامات حکومت بر باصطلاح سوابق مبارزاتی لاجوردی به عنوان یک زندانی سیاسی و مخالف رژیم فاسد پهلوی میباشد. با این تاکتیک دست اندرکاران حکومت میکوشند تا از لاجوردی سرکوبگر و ضد خلق، چهره یک انقلابی محبوب توده ها را به نمایش بگذارند.

همه میدانند که با توجه به ماهیت ضد خلقی رژیم شاه، احترام و اعتبار توده ای وسیعی که سالها مقاومت و جانفشانی پاکترین فرزندان خلق بر علیه این رژیم جنایتکار در سطح اجتماعی بوجود آورد، همواره آن دلیل اساسی ای بوده که سردمداران بی مایه و فریبکار جمهوری اسلامی را واداشته تا از همان اولین روزهای سوار شدن بر امواج جنبش انقلاب توده ها در سال ۵۷ بکوشند تا ردای سیاه خود را با سابقه تراشی های عمدتاً دروغین و با "مدالهای" مبارزه بر علیه رژیم سلطنتی شاه زینت دهند. تا جائیکه امروز از میان تمامی دست اندرکاران خرد و درشت رژیم کمتر کسی است که مقادیری سابقه زندانی بودن و تاریخچه مبارزاتی "اسلامی" در زمان رژیم گذشته در پرونده خود تعبیه نکرده باشد. با توجه به این شیوه ریاکارانه کارگزاران جمهوری اسلامی است که مساله زندانی بودن لاجوردی دژخیم در زمان شاه را نیز باید مد نظر داشت. البته تصادفاً لاجوردی دژخیم، زندانبانی که هزاران تن از کمونیستها و مبارزین را از دم تیغ گذراند زمانی خود به اتهام شرکت در یک گروه مذهبی، زندانی رژیم شاه بود. ولی در پروسه زندان و بویژه پس از تغییر و تحولات درون سازمان مجاهدین، او نیز دچار تغییر و تحولاتی شد که در تبلیغات کنونی رژیم، پس از مرگ او به هیچوجه به آنها اشاره نشده است.

لاجوردی گرچه با ادعا و به اتهام مخالفت با رژیم شاه به زندان افتاد، اما در زندان شاه بتدریج به یک عنصر بارز ضد کمونیست تبدیل گشت. او با کمونیستها یعنی با پیگیرترین مبارزین راه عدالت اجتماعی و آزادی، خصمانه و به مثابه دشمن برخورد میکرد تا جائیکه تحویل غذا از دست ساواکیهای منفور را به گرفتن غذا از کمونیستهای دربند ترجیح میداد. با این تغییر و تحولات او حتی سالها قبل از رسیدن به قدرت و مقامهای دولتی ماهیت ارتجاعی خود را حتی در شرایط سخت زندانهای شاه به عریانی به نمایش میگذازد. کسالبه شکافی این حقیقت تاریخی در مورد لاجوردی قصاب از آنجا ضروری است که امروز به عنوان یک تجربه مبارزاتی از مرگ این مزدور و در بررسی باصطلاح مخالفتهای او و همپالگی هایش با رژیم شاه باید دقیقاً به ریشه ها و دلایل این مخالفت در آن زمان توجه کرد. این حقیقتی است که شدت دیکتاتوری متمرکز و تا بن دندان مسلح رژیمهای شاه و

جمهوری اسلامی را با اشکال دیگر این سلطه یعنی "جمهوری دمکراتیک اسلامی" یا رژیم مشروطه سلطنتی و.... هدف خود قرار داده اند.

با توجه به همه این واقعیات باید گفت که لاجوردی جلاد، مزدوری از قماش سایر مزدوران رژیم جمهوری اسلامی بود که سرانجام بدست قربانی خویش به سزای اعمال جنایتکارانه اش در خدمت به سرمایه داران و رژیم مدافع آنان رسید. اما ترور دژخیم اوین توسط سازمان مجاهدین خلق فرصتی است تا یکبار دیگر انقلابیون راستین حقایق فوق را با توده های آگاه و تمامی نیروهای مبارز در میان بگذارند.

ع - شفق

مهر ۷۷

منفور شاه تطهیر کنند، توده های آگاه ما باید دقیقا توجه کنند که جنس مخالفت امثال لاجوردی ها با رژیم شاه از جنس مخالفت نیروهای ارتجاعی برای برقراری یک ارتجاع وحشتناکتر و شدیدتر برعلیه توده های رنج دیده بود. پروسه تغییر و تحول لاجوردی از نقش یک زندانی سیاسی ضد رژیم شاه تا یک زندانبان قصی القلب کم نظیر، بخوبی این حقیقت را در پراتیک اجتماعی به اثبات رساند.

امروز در بستر مبارزه انقلابی برعلیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و همپالگی های لاجوردی جلاد همین درس باید مایه توجه دو چندان توده های آگاه ما که به اشکال متفاوت در این مبارزه نقش دارند قرار گیرد. آنها باید بدانند که در مبارزه برعلیه رژیم سفاک جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش - مبارزه دلاورانه ای که تاکنون به قیمت ریختن خونهای پاک بسیار و خسرانهای مادی و معنوی بیشماری به پیش رفته - و در حالیکه این مبارزه در ظاهر، یک صف رنگارنگ از تمامی نیروهای اجتماعی، افراد و سازمانها را با منافع طبقاتی و برنامه های متفاوت در یک طرف میدان قرار داده، ما نمیتوانیم چشم و گوش بسته طرفدار نیروهایی باشیم که با ظاهری رادیکال و شاید با حرارتی دوچندان، شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را میدهند و از اشکال رادیکال مبارزه استفاده میکنند، اما در عمل هنوز به قدرت نرسیده زندانها و سپاهجالیهای "حکومت" خود را البته در ابعادی کوچکتر حاضر کرده و "لاجوردی های" خود را پرورش میدهند. ما به هیچوجه نمیتوانیم از اعمال نیروهایی طرفداری و یا از آنها پشتیبانی کنیم که مبارزات آنان در جهت تحقق برنامه هایی است که حداکثر، تعویض شکلی از سلطه وحشیانه امپریالیستی در قالب



کم و بیش در باره جهانگستری "سرمایه مترجم" پل سوئیزی

طی چند سال گذشته درباره "جهانگستری" بسیار نوشته شده است. قصد من اضافه نمودن چیزی بر ادبیات موجود در این باره نیست، بلکه فقط مطرح کردن این موضوع در زمینه درک خود من از تاریخ سرمایه داری میباشد.

جهانگستری یک نوع شرایط یا یک پدیده نمیباشد بلکه پروسه ای است که برای مدتی بسیار طولانی و در واقع از موقعیکه سرمایه داری در چهار یا پنج قرن گذشته به عنوان شکلی از جامعه قابل دوام پیدایش یافت همواره ادامه داشته است؛ (تعیین زمان پیدایش سرمایه داری مساله جالب توجهی است اما ربطی به اهداف این نوشته ندارد). چیزی که ربط داشته و مهم میباشد درک این نکته است که سرمایه داری در ماهیت درونی اش یک سیستم گسترش یابنده درونی و بیرونی میباشد. هرگاه نهال آن کاشته شود در هر زمینه رشد و گسترش مییابد. تحلیل کلاسیک این حرکت دوگانه البته کاپیتال مارکس میباشد.

جنگ، قدرتهای امپریالیست مبارزات متقابلشان را که حالا با وجود یک قدرت عمده غیرسرمایه داری پیچیده شده بود، از سرگرفتند. تجدید این مبارزه با دومین جنگ جهانی، دور جدیدی از انقلابات، خصوصا انقلاب چین، ضرورت رهبری ایالات متحده بعنوان قدرت برتر اصلی، تقسیم جهان به دو بخش یعنی بخش سرمایه داری تحت اقتدار آمریکا و بخش غیرسرمایه داری عمدتا مرکب از شوروی و جمهوری خلق چین به اوج خود رسید. درگیری پس از آن بین دو بخش، که به نام جنگ سرد شناخته شد و معمولا بین دو گروه از دولتها تلقی میشود، در واقع بسیار پیچیده تر از آن بود و جنگهای عمده گرم، جنگهای چریکی، انقلاباتی که به آنها دست زده شد و ضدانقلاب موفق را شامل میشود.

جنگ سرد، که تقریبا در طول تمام نیمه دوم قرن بیستم ادامه داشت، با پیروزی و استقرار مجدد سرمایه داری در سطحی واقعا جهانی به پایان رسید. اما این برآمد، هرچیز دیگری بود الی نتیجه پروسه آرام گسترش توسعه سرمایه داری در درون و خارج از مرزهای سنتی آن. خشونت از انواع مختلف نقش عظیمی را ایفاء نمود و مناطق وسیعی در کشورهای سابقا غیرسرمایه داری هستند که سرمایه داری در آنها اعلام شده، قانونی گشته و عمدا مستقر شده است، اما مطلقا تضمینی وجود ندارد که سرمایه داری در آنجا قوام گرفته و در مسیری "نرمال" رشد نماید. وانگهی با رشد کامل سرمایه داری در دژ سنتی اش (ایالات متحده، اتحادیه اروپا، ژاپن و کشورهای مستعمراتی سابق) تغییراتی در آن پدید آمده که حاکی از وجود سوالات جدی درباره چگونگی ادامه توسعه سرمایه داری در دوره پس از جنگ سرد است.

اما مارکس این سوال را که آیا سرمایه داری ای که کاملا جهانی شده، بطوریکه دیگر مکانی غیرسرمایه داری برای رفتن به آنجا وجود نداشته باشد، امکان دوام خواهد داشت را هرگز مطرح ننمود. علت، البته این بود که او بسیار بیشتر از آنکه سرمایه داری به محدودیت های خاص خود برسد انتظار نابودی آن و جایگزین شدن سیستمی دیگر به جای آن را داشت. او نپرسید و همچنین سعی ننمود تا جواب دهد که یک سرمایه داری کاملا جهانی شده قادر به بقاء و امکان پیشرفت توسط توسعه تماما درونی خواهد بود.

کشمکش با این موضوع و سوالات مرتبط با آن برای پیروان مارکس باقی ماند. جسورانه ترین و به نحوی جالب توجه ترین تلاش از سوی روزالوگزامبورگ در کار بزرگ او به نام "انباشت سرمایه" (۱۹۱۲) بود. او تئوری ای را مطرح نمود که سرمایه داری، از همان روزهای اولیه، تنها با پیش رفتن به داخل مناطق غیرسرمایه داری پیرامون بوده و خواهد بود که توانسته به بقاء خود ادامه دهد. بنابراین جواب او این بود که استفاده کامل از این فضا بحران نهایی را که راه فراری از آن نخواهد بود، به بار خواهد آورد.

لنین، در مقابل، تمرکز خود را نه بر روی سرمایه داری بمثابه یک کل بلکه سرمایه داری بعنوان مجموعه ای از آحاد (واحدها) که در آن قویترها بین خود و به رقابت بر سرکنترل ضعیف ترها و همچنین باقیمانده مناطق غیرسرمایه داری مبردازند قرار داد. این هسته مرکزی کتاب او به نام "امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" بود که در زمان اولین جنگ جهانی نوشته شد و این خود گنجینه ای از مدارک تجربی یاری دهنده را به بار آورد. مبارزه میان قدرتهای پیشرو امپریالیست منجر به تضعیف سیستم سرمایه داری بمثابه یک کل شد و راه را برای انقلابات از پائین، بخصوص انقلاب روسیه، که تداوم بقاء سرمایه داری را تهدید نمود باز کرد. بهرحال سیستم، خود را ترمیم نمود و بلافاصله بعداز

چیزی که در اینجا در نظر دارم شامل سه تا از مهمترین روندهای اساسی تاریخ اخیر (معاصر)

سرمایه داری است که با دوره بحران سالهای ۷۵-۱۹۷۴ آغاز میشود: ۱- کاهش نرخ سراسری رشد، ۲- ازدیاد جهانی شرکتهای چندملیتی انحصاری (یا الیگارشنی انحصاری)، ۳- چیزی که میتواند مالی نمودن پروسه انباشت سرمایه نامیده شود. این البته دوره سرعت بخشی به جهانی شدن با مهمیز زدن به آن توسط وسایل ارتباطی و مخابراتی بهبود یافته بوده است، اما سه روند اساسی مورد سوال یقینا بوسیله مقوله جهانی شدن ایجاد نشده و علت آنها نبوده است. بلکه هر سه آنها میتوانند ترسیم کننده تغییرات درونی پروسه انباشت سرمایه باشند، تغییراتی که شروع آن تقریباً به یک صد سال قبل، به جنبش تمرکزگرایی و مرکز گرایی برمیگردد که مشخصه اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و نقطه انتقال از سرمایه داری (رقابتی) اولیه به سرمایه داری (انحصاری) معاصر بود. اثر شدید این ضربه انتقالی با وقفه اولین جنگ جهانی و عواقب بعدی آن، با تمام نیرو در بحران عظیم سالهای ۱۹۳۰ وارد شد که امکان ترمیم خودبخود آن نبود و دلیل محکمی بود حاکی از آغاز یک دوره انحطاط و رکود عام. یکبار دیگر، به هر ترتیب، جنگ جهانی به نجات آمد و به همراه عواقب تضمین شده آن و جنگ سرد، چیزی را تولید نمود که به عنوان "دوره طلایی" سرمایه داری (۷۰-۱۹۵۰) شناخته شده است. این دوره با بحران سالهای ۷۵-۱۹۷۴ به پایان رسید و با اثبات و تشدید روندهایی که زمان آنها به مقطع تغییر قرن برمیگردد دنبال شد. روندهایی چون رشد عقب مانده وار، افزایش انحصاری کردن و مالی نمودن پروسه انباشت

معطوف به کانالهای خالصا مالی و اکثراً احتکاری باشد، نمیتوانست بازارهای فروش سودآوری پیدا نماید. همانند ترقی و سقوط تماشایی بازار بورس در اواخر سالهای ۱۹۲۰. همین پروسه دوگانه یعنی شروع به رشد مالی کردن و تزلزل در سرمایه گذاری واقعی در "دوران طلایی" دهه های پس از دومین جنگ جهانی دوباره پدیدار شد و تا به حال با شدت رویه افزایشی پابرجا میباشد. (*) این همه همانا به یک مفهوم ادامه جهانی شدن است که روی میدهد و مهر خود را بر راه پروسه های گوناگون که خودشان را به پایان میرسانند، میکوبد. اما جهانی شدن خود یک نیروی پیش برنده نیست. او همان چیزی باقی می ماند که در سراسر دوره ای که ما از آن به عنوان تاریخ مدرن یاد میکنیم بوده است یعنی پروسه همیشه پرخرج و غالباً انفجاری انباشت سرمایه.

ترجمه از "ش" - کانادا

* *دوشکل از سرمایه گذاری، واقعی و مالی، البته به هم مرتبطند، اما نه به شکلی ساده (و غالباً اشتباه) که مسیر اصلی علم اقتصاد آنرا مسلم بگیرد. برای بحث کاملتر درباره این پروسه ها به نوشته "رکود و انفجار مالی" از "هری گلداف و پل سونیوزی" مراجعه شود. (انتشارات ماتنتلی ریویو - ۱۹۷۸).*

این سه روند به طرز پیچیده ای به هم مرتبطند. انحصاری کردن بی آمدهای متناقضی دارد، از یک سو موجب جاری شدن سیل سود شده و از سوی دیگر باعث کاهش تقاضا برای سرمایه گذاری بیشتر در بازارهای شدیداً کنترل شده میشود. سودها بیشتر و بیشتر، فرصت سرمایه گذاریهای سودآور کمتر و کمتر، دستورالعملی برای کند شدن انباشت سرمایه و به همین سبب کند شدن رشد اقتصادی که خود از انباشت سرمایه نیرو میگیرد.

آنچه گذشت، توصیف مینماید که در خلال سالهای ۱۹۲۰ چه رخ داد، دهه ای که توسط صعود مداوم ظرفیت تولیدی مورد بهره برداری در رشته های صنعتی یکی پس از دیگری مشخص شده و با سقوط سالهای ۲۲-۱۹۲۹ به اوج رسید. پیش از این در همان وقت گرایش به سود رو به رشدی وجود داشت که، برای تشکیل سرمایه واقعی که میبایستی



با ما مکاتبه کنید!

خوانندگان مبارز "پیام فدایی"

برای غنا بخشیدن به محتوای نشریه و برای رفع کمبودهای آن ما به شما تکیه داریم. نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را برای ما بنویسید و بکشید ضمن مکاتبه با نشریه رابطه هر چه فعالتری با ما برقرار کنید. بدون شک یک نشریه انقلابی زمانی موفق خواهد بود که به توده ها و به مجموعه هوادارانش متکی باشد.



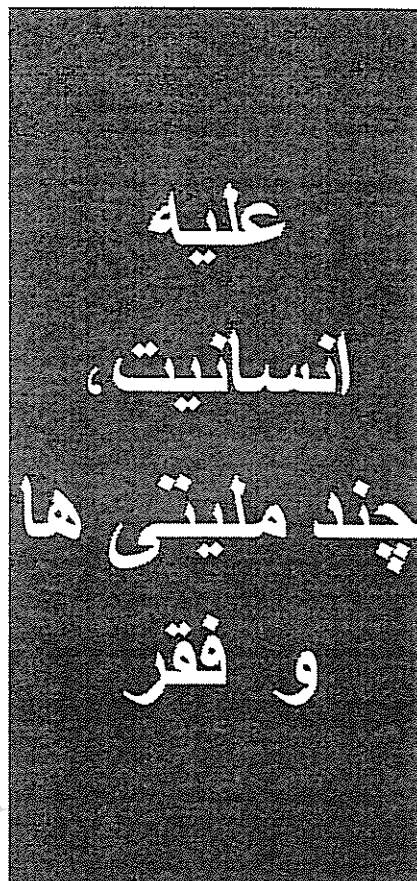
آشامیدنی سالم دسترسی دارند. به طور متوسط اتیوپی ها ۷۱ درصد از کالری لازم برای جبران نیروی بدنی شان را دریافت میکنند و با وجود این، اتیوپی گل پرورش میدهد. تولید مواد غذایی در اتیوپی اکنون ۱۵ درصد باین تر از رقم آن در ۱۵ سال پیش است. بنیان گذار تجارت جهانی گل (Brooks Bond) یکی از شرکتهای وابسته به Unilever است که تحت نامهای معروفی نظیر Persil, Walls, Stork و در ترکیه تحت نام Sana کار میکند. Brooks Bond بزرگترین مزرعه پرورش گل در جهان را در کنیا ایجاد کرد. دریاچه مجاور این گلخانه بزرگ به خاطر مقدار آب زیادی که از آن کشیده میشود در حال خشک شدن است. تنها ۳۰ درصد از مردم کنیا از آب آشامیدنی سالم برخوردارند و تنها ۸۵ درصد کالری لازم را دریافت میکنند. کنیا که زمانی صادر کننده غلات بود امروز به وارد کننده غلات و صادر کننده گل تبدیل شده است. ۹۰ درصد بازار جهانی غلات در اختیار ۵ شرکت بزرگ است. هم غلات و هم گل ها از طریق افزایش بذر رشد میکنند. تجارت جهانی بذر در انحصار ۱۱ شرکت بزرگ است که شامل ICI, Zeneca, Shell, Sibagaigi و Volvo میشود. یعنی انحصارات بزرگ کشاورزی - شیمیایی.

پرورش گل سالم به سموم دفع آفات نباتی و کود شیمیایی نیاز دارد، اما استفاده از این مواد باعث میشود که زمین برای سالهای سال حاصلخیزی خود را برای کشت غلات از دست بدهد. ۲۰ تا از بزرگترین شرکتهای تولید کننده سموم دفع آفات نباتی که شامل شرکتهای فوق العاده نیز میشوند، ۹۴ درصد فروش جهانی مواد کشاورزی - شیمیایی را در اختیار دارند. پس می بینیم که این دور باطل همچنان ادامه دارد و به هر سو که بنگری حضور آن هارا احساس میکنی: حضور چندملیتی ها را.

ما به عنوان یک کمونیست باید به دنبال یافتن راه حل برای مسایل انسانی باشیم. چرا باید ارزش زیبایی شناختی و عاطفی به یک دیگر گل دادن، و تزئین مراسم مان با این گلها به بختکی برای مردمانی که هزاران کیلومتر از ما دورند تبدیل شود؟ چرا وقتی که میتوانیم ۱۲ میلیارد سال نوری از زمان و فضا عکس بگیریم و میتوانیم گلها از نایروبی برای زینت شهرهامان که قرار است در آینده بسازیم حمل کنیم، در جهانی زندگی میکنیم که تقریباً یک سوم سکنه اش آب آشامیدنی سالم ندارند؟ چرا زمانی که به نظر میرسد علم از چنان نیروی بالقوه ای برخوردار است و قدرتی همسان خدایان اسطوره ای باستانی یافته است، این همه انسان در ناامیدی و ناانجاری می زیند؟ زیرا ما در جامعه ای طبقاتی زندگی میکنیم که به کار و سرمایه تقسیم شده است. در جهان امپریالیستی می زیم که جهان را به دو پاره مشتی ملل ثروتمند ستمگر و توده ملت های فقیر تحت ستم تقسیم کرده است. در این جهان علم و تکنولوژی به چیزی علیه اکثریت تبدیل میشود تا بتواند از آنها برای چندتتی که مالک وسایل تولیداند سود ایجاد کند. یعنی خدایان پول که چندملیتی ها راصاحبند و اداره میکنند. زمانی آنها تنها به مواد خام جدید، نیروی کار ارزان و بازار جهانی نیاز داشتند. اما اکنون خود زندگی باید از فرماندهی و حاکمیت سود پیروی کند.

دروغ شاخدار

۱۷ شرکت بزرگ هر ساله فروشی بیش از درآمد سالانه نیمی از جمعیت ۵/۷ میلیارد نفری دنیا را دارا هستند. این ۱۷ شرکت تنها ۳/۲۵ میلیون نفر را در استخدام دارند که حدود ۰/۰۰۶ درصد نیروی کار جهانی را تشکیل میدهد. هرگز در طول تاریخ چنین تمرکزی از قدرت توسط عده ای



اتیوپی گل صادر میکند: رز، میخک پرتو، داودی و گل های زیبایی برای درخشش بیشتر بامدادهایمان و روح بخشیدن به اطاق نشیمن مان. کنیا هم اکنون ۲۳ هزار تن و زیمبابوه ۶ هزار تن گل در سال صادر میکنند. کارتل های مواد مخدر کلمبیا، صادرات گل را به رقم دوم اقلام صادراتی کشورشان تبدیل کرده اند. تجارت جهانی گل به ۵ میلیارد دلار در سال بالغ میشود. سهم یک کشور جهان سومی پرورش گل تنها ۱۰ درصد از کل قیمت عمده فروشی است. ۹۰ درصد بقیه بابت حمل و نقل، عمده فروشی و سود مغازه های آمریکا و اروپا منظور میشود.

پرورش گل شاداب به آب زیادی نیاز دارد: ۳۰ هزار لیتر برای هر آکر در هر روز. اما تجارت با نشاط و مفرح گل، رشدی شوم و بدیمن دارد. تنها ۱۹ درصد از جمعیت اتیوپی به آب

معدود وجود نداشته است. ۱۵ شرکت در دنیا بازار جهانی ۲۰ کالای کلیدی را در اختیار دارند. آنها ۹۰ درصد تجارت گندم، ۷۰ درصد برنج، ۸۰ درصد چای و قهوه، ۹۰ درصد چوب، بنه و توتون، ۸۰ درصد مس، ۶۰ درصد نفت، ۹۰ درصد آهن و حتی شاید خنده دار به نظر برسد ۹۰ درصد بازار آناس را کنترل میکنند.

در دانشکده ها از بازارهای آزاد و رقابت داسخن میدهند. و این پیام در تلویزیون و مطبوعات دائماً تکرار میشود. چه دروغ شاخداری! آینه ای که صبح که از خواب برمیخیزند صورت خود را در آن مینگردند، چای و شکری که صبح مصرف

میکنید، رادیویی که گوش میدهید و اتومبیلی که سوار میشوید همه و همه توسط انحصارات چندملیتی تولید میشوند. همانگونه که لنین میگوید "ظهور انحصارات در نتیجه تمرکز تولید، قانون عمومی و بنیادین مرحله کنونی تکامل سرمایه داری است". این شرکت‌های چندملیتی هستند که در پشت سر بانک جهانی و "برنامه های تعدیل ساختاری"، "موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت" (GATT)، "سازمان تجارت جهانی"، "اتحادیه اروپا" "معاهده ما ستریخت" و "قرارداد تجارت آزاد امریکای شمالی" NATA قرار دارند. درست همانگونه که این چندملیتی ها در تمامی قلمروهای زندگی مان در بریتانیا نفوذ میکنند، پس از فروپاشی بلوک سوسیالیسم آنها در سرتاسر جهان همچون ببری گرسنه به دنبال مواد خام، کار ارزان و بازاریند. و این یعنی همان استعمار مطلق و دوباره پدیدار شده.

ادارات مرکزی آنها در کشورهای متروپل قرار دارد. ۱۰۰ تا از بزرگترین

چندملیتی ها در کشورهای صنعتی مستقراند ۳۸ تا در اروپا، ۲۹ تا در امریکا و ۱۶ تا در ژاپن. "آنتونی سمسون" در مقاله ای که اخیراً در ایندیندنت به چاپ رسید تاثیر امور پولی جهانی را بر بریتانیا چنین توصیف میکند "درهه جا شاهد اثرات انفجار جاه طلبی فردی هستیم.... که همه چیز را به زبان پول نقد بیان میکنند.... نمایندگان مجلس در بزرگترین مزایده ها شرکت میکنند، کارگردانان برای پول آبروی همدیگر را میبرند و پرنس ویلز قیمت طلاق خود را تعیین میکند. تمرکز سرمایه، نهادهای مالی و گرفتاریهای دولتی را در خود غرق کرده است. امپراطوری های خبری خارج از هرگونه کنترل دولتی رشد میکنند... مثلاً مردوخ میتواند به اطلاعاتی دسترسی پیدا کند و از آن طریق با حکومتها در سراسر جهان وارد مذاکره و زد و بند بشود. عدم توازن بین نیروهایی که در سطح جهانی عمل میکنند و حکومت های ملی، فساد و ارتشاه را به نحو فزاینده ای افزایش میدهد. سیاستمداران و مقامات اداری عالیرتبه ملی هرچه بیشتر شبیه مباشرین زمان استعمار کهن میشوند. "داگلاس هرد" با رشوه دادن به حکومت مالزی از طرف "شرکت هوانوردی انگلیس" از Ritz لباس میخرد و تعطیلات آخر هفته اش را در "لانگ شان" میگذراند. مارگ تاچر با گرفتن سفارش ۲۰ میلیاردی از حکومت سعودی برای همین شرکت و فروش سلاحهای غیرقانونی به رژیم عراق میلیونر میشود.

فراموش نکنیم که این امر بدان معنی نیست که سیاستمداران و مدیران انگلیسی قبلاً اهل حق و حساب نبوده اند، بلکه با پول فراوان چندملیتی ها چه زیر میزی و چه روی میزی و انبوه عظیم شرکتها، اندازه و حجم این حق و حساب ها نجومی شده است.

"بله خوب چه اشکالی دارد، رشوه و حق و حساب همیشه بوده اما مساله این است که سیستم بدرستی کار میکند، حداقلش این است که هر کالایی را که بخواهیم به ما میرساند." نه هرگز اینگونه نبوده است. نه حتی آن زمان در سپیده دم سرمایه داری که آبهای اقیانوس ها سرشار از خون بردگان بود، نه هیچگاه سرمایه داری کالاها را برای اکثریت حمل نکرده است. سرمایه داری در همیشه تاریخ به معنای امتیاز و برتری برای مثنی چند و فقر و محرومیت برای اکثریت بوده است. کشورهای پیشرفته صنعتی با دارا بودن یک چهارم جمعیت جهان، سه چهارم درآمد جهان را بخود اختصاص داده اند. کشورهای توسعه نیافته با سه چهارم جمعیت جهان، تنها یک چهارم درآمد جهان را دارا هستند. و هر سال این شکاف بیشتر و بیشتر میشود. بیش از ۸۰۰ میلیون نفر در ۴۰ کشور جهان از یک دهه پیش فقیرتر شده اند. یک پنجم جمعیت جهان تنها کمتر از ۱/۵ درصد از درآمد جهانی را بدست می آورند. ۱/۲ میلیارد نفر در فقر مطلق در حال بوسیدن اند و درآمدها کمتر از یک دلار در روز است. سازمان ملل تخمین میزند که تامین آب آشامیدنی سالم و بهداشت برای کل جهان به ۹ میلیارد دلار هزینه نیاز دارد، حال آنکه سالانه بیش از ۴۰ میلیارد دلار فقط در خلیج هزینه میشود. جهان گیر شدن سرمایه، بی ثباتی و فاصله طبقاتی عظیمی را در جهان بوجود آورده است. پروسه حیات و مرگ شرکتها را تشدید میکند، ظهور و سقوط کلیه فعالیت را تسریع میکند و تولید را بین مناطق و کشورهای مختلف نباله منافع خود اختصاصی مینماید.

هرساله یک شغل از ده شغل حذف میشود (سازمان همکاری های اقتصادی برای توسعه) در دهه هفتاد از هر سه شرکت انگلیسی یکی از آنها یا ورشکست شدند یا توسط بزرگترها خریده شدند.

سازمان جهانی کار، سطح بیکاری را در جهان در ژانویه ۱۹۹۴ حدود ۳۰ درصد میدانست که از نظر این سازمان این وضعیت بسیار وخیم تر از وضعیت بحرانی سالهای ۱۹۳۰ بود. نرخ بیکاری در اتحادیه اروپا ۱۱ درصد است. حفظ امتیازات برای مشتی چند سرمایه دار به معنای مرگ میلیون ها انسان دیگر است. از ۱۹۴۵ ارتش بریتانیا به حداقل ۹۳ مورد دخالت نظامی در خارج از کشور خود مبادرت ورزیده که ۲۶ مورد از آنها مربوط به خاورمیانه و برای دفاع از منافع شل و BP که دو کمپانی بزرگ چندملیتی انگلیس هستند بوده است.

در طول یکسال پس از فروپاشی شوروی تعداد جنگهای بزرگ در طول یکسال به رقم ۲۹ رسید و تعداد قربانیان این جنگها از هرساله پس از جنگ ویتنام بیشتر بوده است. چه کسی پشت قضیه SAS در فیلیپین قرار دارد؟ نیروهای نظامی و پلیس انگلیس در کلمبیا و پرو چه کار میکنند؟ چرا گزارش شده است که BP هزینه مزدوران را در جمهوری آذربایجان تامین میکند و بلافاصله پس از اتمام این عملیات موفق شد تا پس از ۷۰ سال که بلشویکها آنها را از باکو بیرون انداختند، دوباره قرارداد بزرگ و اصلی نفت آذربایجان را منعقد کنند؟ چه کسی به اندونزی هواپیما فروخت تا بتواند تیمور شرقی را بمباران کند؟ هدف پروازهای شناسایی RAF بر فراز جنوب شرقی ترکیه یعنی مرکز تجمع کردهای عراق چیست؟ پشت تمامی این مثالها دست های امپریالیسم و چندملیتی ها قرار دارد.

ادامه دارد

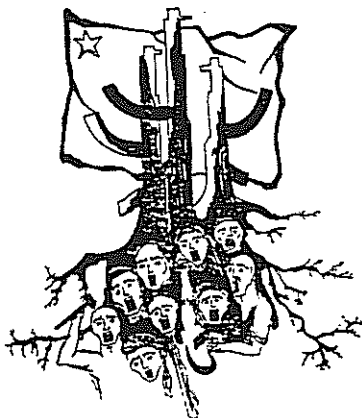
بنابه آماری که از سال ۱۸۸۰ ثبت شده است دستمزدها در انگلیس اکنون از هر زمان دیگری نامتعادل تراند. در ۱۹۷۹، ۲۰ درصد کسانی که دستمزد بالا دریافت میکردند ۳۷ درصد درآمد پس از کسر مالیات را صاحب میشدند، در ۱۹۹۲ این رقم به ۴۴ درصد رسیده است و رقم مالیات کسر شده از حقوق آنها از ۸۳ درصد به ۴۰ درصد سقوط کرده است. در ۱۹۷۹، ۲۰ درصد از کم درآمد ترین ها ۹/۵ درصد از کل درآمد را داشته اما در ۱۹۹۲ این رقم به ۶/۵ درصد سقوط کرده است. در حالیکه روسای شرکتهای عام المنفعه خصوصی شده، خود را در ردیف حقوق بگیران و مدیران چندملیتی ها قرار میدهند اما در عین حال وانمود میکنند که از جهت لباس و ظاهر شبیه بیکاران و وظیفه بگیران باشند.

در بزرگداشت بیست و هفتمین سالگرد شهادت رفقا: همایون کتیرایی، بهرام طاهر زاده، هوشنگ تره گل، ناصر مدنی و ناصر کریمی از گروه آرمان خلق

پنج شهید آرمان خلق

خونهای بدینسان گرم و سرخ
سرزمین ما را زینت می بخشد
طوفان بناداتی در نمی یابد که
در بهاران هنگام شکفتن لاله
اگر یک گل در چمن بیژمرد
هزاران لاله نو می شکفتد
دشمن بی فرجام، چگونه دریابد؟
به راه توده ها، و به راه آزادی
هر آینه قهرماتی شهید شود
از هزاران دل، هراس میگریزد

بامدادان به هنگامی که هنوز
شب تیره از دیارمان نگریخته بود
و هنوز خورشید گیسوان زرينش را
بر کوهساران بلند نگشوده بود
پنج قهرمان که جاودانه به یادها می مانند
به جلادان سپرده شدند
هزاران قلب عاشق و پاک را
جلاد زخم عمیقی زد
هنوز خونهای تازه ریخته، نخشکیده بود
که باز هم خون نا حق ریخته شد



شعر از رفیق مرضیه احمدی اسکوی



ستون آزاد



عرفات خیانت نکرده است

اقتضای طبقاتی او این است!

بیش از چند روز از ترمیم کابینه فلسطین بوسیله یاسر عرفات نمیگذرد. عرفات بدینگونه بی اعتنایی خود را نسبت به استعفای چند تن از اعضای دولت که به عنوان اعتراض به بی توجهی و عدم مبارزه عرفات نسبت به فساد موجود و به اثبات رسیده در این کابینه، دولت را ترک نموده بودند نشان داد. در زیر متن سخنرانی ای را که به قلم "استفان بک من Staffan Beckman" نویسنده سوئدی که یکی از کارشناسان امور فلسطین به شمار می آید و در شماره ۲۹ سال ۱۹۹۸ نشریه "پرولترن Proletaren" (ارگان حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست (انقلابیون) KPML(r) این کشور به چاپ رسیده است به نظر شما می‌رسانیم.

بی جان توانایی های سیاسی - فرهنگی در میان فلسطینی ها دمیده و به آن نیرو وجهت بخشید. او در سالهای دهه ۱۹۶۰ توانست به کمک سازمان خود، الفتح، رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را که در اصل توسط کشورهای عربی به وجود آمده بود تأنها بتوانند فلسطینیها را تحت کنترل خود داشته باشند، به دست آورد. واقعیت این است که درست در این سالها و تحت رهبری یاسر عرفات بود که فلسطینی ها توانستند در انتظار عمومی جهانیان بعنوان فلسطینی و نه تنها عربهای پناهنده آواره ای که میشد آنها را از هر گوشه ای به هر گوشه دیگری پرتاب کرد درآمدند. تحت رهبری عرفات بود که سرانجام درهای سازمان ملل متحد به روی فلسطینی ها گشوده شد و موجباتی فراهم آمد تا فلسطینی ها بعنوان یک خلق در اندهان عمومی جهانی شناخته شوند. برآستی میزان خفقان و انکاری که در خلال سالها در مورد فلسطینیها به کارگرفته شده بود به آن حد بود که در اندهان عمومی آنها را

جوان فلسطینی خود را سازماندهی کرده و به میدان مبارزه بیایند گردیده بود. یاسر عرفات دلیلی برای آنکه پدیده نوین و زنده ای از خاکستر شکست فاجعه بار جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بیرون بیاید، شد.

مدت مدیدی نگذشت که او به "مرد نه جان" معروف گردید. دوستان نزدیک و رفقاییش یکی پس از دیگری بوسیله سرسپردگان اسرائیلی کشته شدند. یکی پس از دیگری تمامی آنها که با وی "الفتح" را پایه گذاری کرده بودند ناپدید شدند. بارهای بسیار او در مقابل سخت ترین شکستهای سیاسی - نظامی قرار گرفت اما او مردی است که حتی توانست تقریباً بدون جراحت خود را از باقیمانده هواپیمایی سقوط کرده بیرون کشیده و بار دیگر جان سالم به در برد.

فلسطینی ها به او نیاز داشته اند. فلسطینی ها از او الهام گرفته اند. او در سالهای پایانی دهه ۱۹۵۰ موفق شد حیات تازه ای در کالبد

رفقا، زمانی "یاسر عرفات" رهبر شناخته شده و معروف یک سازمان چریکی، یک اسطوره زنده، به شمار می آمد. به یاد دارم که نخستین بار رفقایم او را در اردوگاه عظیم "الوحدت" در اردن که در برگیرنده جمع کثیری از پناهندگان فلسطینی بود به من نشان دادند و من در مقابل خود این مرد کوتاه قامت را که شمال فلسطینی قرمز رنگی بر سرو جامه چریکی ساده ای بر تن داشت، دیدم. برای من دیدن عرفات در آن روز بدانگونه بود که گویا "چه گوارا" یا "پاتریس لومومبا" را دیده باشم.

سی سال از آنروز میگذرد. آنروزها عرفات بیشتر تحت نام "ابوعمار" شناخته میشد و از هر سو مورد تعقیب موساد (سازمان اطلاعاتی اسرائیل) و تمامی سازمانهای پلیس امنیتی دیگر بود. میتوان گفت که او آن روزها بمقابله مظهری که امید و نیرو به خلق تحت ستم و آواره شده خود میبخشید درآمده بود. او نمادی برای آنکه هزاران

حتی از نام و واقعیت وجودی خود خلع نموده بودند. ۲۵ سال پیش در آنچه که با نام "دنیای عرب" شناخته میشود، فلسطین نامی بود که گذشته از نشریه ما، پرولترن، و دیگر نشریات جریانات چپ، تنها در انجیل و رویاهای مذهبی واقعیت وجودی داشت.

آنچه که از ابوعمراری که میشناختیم، این رهبر یک جریان چریکی و این نماد پر توان ملی، به جای مانده است بیش از دیکتاتور کوچک، مالالت بار و اسفناکی نیست که امروز بر محدوده نوار غزه و چند شهر پراکنده در ساحل غربی رود اردن حکمرانی میکند - و یا شاید بهتر است بگوییم باور دارد که بر این محدوده ها حکمران است! جالبتر اینکه در واقع این محدوده ها، شهرها و اردوگاههای پناهندگی ای هستند که خواست دشمن رهاشدن از دام آنها بوده است چرا که با چشم پوشی از سیادت مستقیم بر آنها دشمن به راحتی خود را از بالای این مناطق پر جمعیت و مقاومت و مبارزه آنها رهایی میبخشد. امروز یاسر عرفات با به کار بردن نامهایی چون پلیس و نیروهای امنیتی فلسطینی در واقع مبدل به نوکر اسرائیل، امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی کشورهای عرب گردیده است و واقعیت آنچنان تلخ است که من - به مانند بسیاری از فلسطینیها - این روزها دیگر زمانیکه ظههور عروسک وار او بر صحنه تلویزیون را نظاره گر میشوم، احساس دردی شدیدی، ناراحتی ای بی حد و تهوعی دردآور مینمایم. فردی که امروز دیگر در قالب آن لباس فرم و آن شال فلسطینی خود دیگر تنها میخواهد نمایانگر آنچه باشد که دیگر به آن تعلق ندارد، مبارزه و مقاومتی که خود او برای درهم شکستن و از میان بردن آن نقشی بزرگ ایفا نموده است.

مسیر وی به قدرت کمی که به آن رسیده است از تسلیم شدن و تن به خفت دادن در اردن در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱، در لبنان در سال ۱۹۸۲ و انتفاضه فلسطینیهای دلیر مناطق اشغالی که عرفات از آن بهره جست و از قرارداد تسلیم اسلو که وی را به نوکر اسرائیل و امپریالیسم امریکا مبدل نمود گذشته است. امروز دیگر از انتفاضه خبری نیست و دیگر نه در اردن و نه در لبنان شرایطی که لازمه به وجود آمدن یک نبرد رهایی بخش، همانند نبردی که عرفات خود یکی از پایه گذاران آن بود، وجود ندارد.

شاید "پیروزی" نهایی عرفات، قبل از اینکه از صحنه زمان محو گردد، به دست آوردن ۱۳/۱ یا ۱۳/۲ درصد دیگر از خاک فلسطین باشد تا بتواند به سرزمین تحت سیادت خود اندکی بیفزاید. شاید گام بعدی را برداشته و در این سرزمین جگر زلیخا شده اعلام موجودیت فلسطین بمثابه یک سرزمین آزاد و مستقل را بنماید. سرزمینی که در این صورت نه به خاطر بخشیدن امنیت و آزادی به فلسطینیان که برای ارزان داشتن امنیت و آسودگی خاطر به اسرائیل، امپریالیسم و رژیمهای مرتجع عرب بوجود آورده میشود، تا بتواند به اقلیمی مبدل گردد تا بتوان تمامی مشکلات را به آن منتقل نموده و در آن دفن نمود، کشوری کوچک و یا تخیلی که بزودی بتواند بمثابه بنایی برای بوجود آوردن "عادی سازی" امپریالیستی سیاست و اقتصاد در خاورمیانه مورد استفاده قرار گیرد.

اما رفقا، اگر تصور میکردم که آنچه امروز در جریان است نمایشگر پایان مبارزه آزادیبخش در فلسطین میباشد، هرگز قبول نمیکردم که در اینجا در مقابل شما ایستاده و بیانگر این تحولات مصیبت بار و تاسف برانگیز باشم. میخواهم آنچه را که در صفحات پایانی کتابم "برای آزادی فلسطین"،

کتابی که توسط حزب ما انتشار یافته، به روی کاغذ آوردم برایتان تکرار نمایم: "باوجود تمامی آنچه که تا به حال رخ داده است میتوان گفت که مبارزه آزادیبخش فلسطین تنها در مرحله مقدماتی پروسه خود قرار دارد..... دلیل این امر آن است که تا زمانیکه امپریالیسم هژمونی خود را بر خاورمیانه تحمل مینماید و کشور صهیونیستی اسرائیل وجود دارد، راه حلی برای مساله فلسطین یافت نمیشود."

در اینجا میخواهم بر نکته ای بافشاری بنمایم: یاسر عرفات خائن نیست. تبدیل او از رهبر اسطوره ای یک سازمان چریکی به یک دیکتاتور تاسف بار کوچک نشانگر این امر نیست که وی نقطه نظرات خود را تغییر داده و بدینگونه به پشتیبانان واقعی خود پشت کرده است. واقعیت آن است که او امروز درست برای آن میجنگد که ۴۰ سال پیش با حرکت از آن، حرکت و مبارزه خود را آغاز نمود: او با حرکت از مواضع طبقاتی خود برای خلق خود مبارزه میکند. او نماینده بورژوازی فلسطین است. بورژوازی ای که برخلاف بورژوازی های مصر، لبنان و امثال آنها راه بخش عظیمی از امکانات تکاملی آن در اثر برنامه امپریالیستی - استعماری درخاور میانه به کلی مسدود گردید. با اعلام موجودیت کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و استقرار آن بورژوازی فلسطین تقریباً در همان جایگاهی که دیگر طبقات و اقشار فلسطینی در آن جای گرفته بودند قرار گرفت. سرمایه داران معدودی از کل بورژوازی فلسطین توانستند پس از سال ۱۹۴۸ خود را در بیروت، عمان و یا بطور مثال در ایالات متحده امریکا مستقر بنمایند اما درست در همین زمان بورژوازی فلسطینی بعنوان یک طبقه اضمحلال یافت.

با دید و نگرشی مارکسیستی میتوان گفت

که رهبری سازمان فتح و درست از اینرو رهبری "سازمان آزادیبخش فلسطین(ساف)" و "شورای ملی فلسطین" از همان آغاز وجود نمایندگی خواست بورژوازی ساقط شده دایر بر برابری مجدد پایه ای ملی برای رشد طبقاتی آن بوده است و درست از اینرو مانند هر بورژوازی دیگر در بسیاری از دیگر کشورها به طرق گوناگون تلاش کرده است تا توده ها را برای رسیدن به خواسته های خود بسیج نماید. و به راستی که عرفات و همپالگی های او بارها (بطور نمونه در اردن در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ و در لبنان در سال ۱۹۸۲) آن زمان که حمله های دشمن بی امان به نظر می آمده است، برای نجات خود و سازمانهای خود، به توده ها پشت کرده، آنها را به حال خود رها کرده و به جنگال دشمن سپرده اند. چرا که در چنین زمانها تنها آلترناتیو در مقابل چنین عملی دست زدن به یک مبارزه انقلابی واقعی بوده است، مبارزه ای که آنها از یک سو نمی خواسته و نمیتوانسته اند رهبری بکنند و از سوی دیگر از آن در وحشت بوده اند، چرا که در چنین صورتی به احتمال فراوان قدرت رهبری مبارزه را از دست میدادند. درست از اینرو ابتدا اردوگاههای پناهندگی در اردن را به حال خود رها کردند و سپس نوبت به اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در لبنان رسید. جالب توجه آنکه اکنون پس از گذشت چندین سال از این تجارب در هر دو کشور اردن و لبنان، کنترل ارتجاعی بسیار شدیدی اعمال میگردد. درست به همین گونه این بورژوازی از انتفاضه سوء استفاده نمود.

برای مقایسه میتوانیم بگوییم که عرفات و ساف از ابتدای کار، خود را در جهت همکاری با رژیمهای کشورهای عربی - و نه جنبشها و سازمانهای ضدامپریالیستی این کشورها - قرار داده بودند. یاسر عرفات هیچگاه کوچکترین انگشتی برای حمایت از

بطور مثال کارگران اعتصابی در اردن یا مصر تکان نداده و یا با کوچکترین حرفی از آنها حمایت نکرده است. در واقع عرفات و ساف در همکاری با رژیمهای مرتجع کشورهای عرب و همبستگی طبقاتی با قشرهای حاکم در این کشورهاست که بعنوان مثال به موفقیتهای خود در سازمان ملل متحد نایل آمده است. و درست از اینرو میتوان گفت که یاسر عرفات در تمامی این دوران در "چهارچوب امپریالیستی"، در چهارچوب سیستم ارتجاعی موجود در خاورمیانه حرکت کرده است. او هیچگاه تلاش نکرده که پای خود را از این چهارچوب بیرون بگذارد. این تنها موقعیت بخصوص فلسطین و فلسطینی ها بوده است که او را در برخی از مواقع ناچار به سازماندهی و حرکت مسلحانه کرده است. میتوان گفت که درایت سیاسی عرفات در آنجا بوده است که وی تاکنون همواره توانسته است آغازگر باشد و بدینگونه چپ واقعی فلسطین را همواره به عقب افتادن ناچار نماید.

"جبهه خلقی برای آزادی فلسطین PFLP" در تمامی دوران سالهای دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۹۰ در موقعیتهایی قرار گرفته است که مطابق شرایط آنها ناچار بوده است که پیش از هر چیز دیگر "جبهه های امتناع" در مقابل تسلیمهای بورژوازی عرفات و یا سیاست عقبگرد وی را سازماندهی نماید. و شاید تشکیل این "جبهه های امتناع" درست و غیرقابل اجتناب بوده است اما واضح است که فعالیت برای تشکیل و استقرار این جبهه ها در راه خواست این سازمان مبنی بر تکامل آن به یک آلترناتیو انقلابی سدی دشوار ایجاد نموده است. سیاست خود PFLP در زیر بار انبوه سایر مسایل گم شده است.

گفته میشود که یاسر عرفات سیاستمداری برای "شرایطی واقعی" است. چنین گفته ای

معمولا برای سیاستمدار بورژوازی که قابلیت استفاده از تغییرات به نفع خود را دارد به کار برده میشود. و بدون شک جای آن است که بگوییم جهان در خلال چهل سالی که عرفات فعال بوده است در برخی از موارد تغییر بسیار زیادی کرده است. او مبارزه خود را تحت تاثیر مبارزه آزادیبخش الجزایر در سالهای دهه ۱۹۵۰ آغاز نمود. سالهای دهه ۱۹۶۰ و سالهای آغازین دهه ۱۹۷۰ را میتوان بیش از هر دوره دیگر دوران مبارزات آزادیبخش و استعمارزدایی به شمار آورد. در این سالها الگوهای مانند کوبا، ویتنام و چین سرچشمه هایی برای بذل اندیشه ای نوین به شمار می آمدند و شرایط آنگونه بود که میشد تحت تاثیر آن از تضاد بین امپریالیسم و رویزیونیسم حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی استفاده نمود. در این دوران حتی در کشورهای مرکزی امپریالیسم رویاهایی انقلابی شکوفا شدند. جالب توجه آن که سالهای اسطوره ای عرفات کاملا با سالهای این دوران انطباق دارد. در پایان این دوران است که در خلال چند سال، چین به کوره راه در می غلظد و کامبوج از راه درست عدول میکند. و کشورهای استعمار زدایی شده بسیاری که پس از سالهای بسیاری مبارزه و تلاش به استقلال و آزادی دست یافته اند درگیر مشکلات بسیار اقتصادی و سیاسی میگرددند. توان جریانات چپ در همه جا تقلیل می یابد و درست در همین سالهاست که طغیانی که در مکانی رفیع تر از دیگر طغیانها قرار میگیرد، طغیانی است که در ایران صورت گرفته و با نام خمینی شناخته میشود. امپریالیسم امریکا پس از شکست در ویتنام خود را سازماندهی نوینی مینماید. سرمایه مالی در رقابت با سرمایه صنعتی در مورد پیشگام بودن در حرکت، به پیروزی دست می یابد. اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان در دام اسلام گرایی افتاده و گیر میکند. تمامی آنچه

زمانی که در سال ۱۹۷۷ داستان بلند خود، "گارفونکل" را به رشته تحریر درمی آوردم در جواب به آنان که تصور میکردند رهایی فلسطین در کوتاه مدت میسر میباشد، زمان نبرد نهایی برای آزادی فلسطین را پنجاه سال پس از آن، یعنی سال ۲۰۲۷، نگاشتم. امروز باید اذعان دارم که دیگر نیروی تخیل من برای این امر که بتوانم زمان دیگری را به روی کاغذ بیاورم من را یاری نمیکند. اما نمیتوانم مطمئن باشیم که مبارزه ادامه پیدا خواهد کرد و دورانی چند را به پشت سر خواهد گذاشت. و البته من معتقدم که در آینده نزدیک نیز ما باید همزمان که سیر این مبارزه را دنبال کرده و از آن حمایت به عمل خواهیم آورد، خواسته مسلمی دایر بر برپایی کشوری دمکراتیک در آن حقوق حقه و دمکراتیک فلسطینیها و اسرائیلی های امروز رعایت شود را مطرح نمایم. این خواسته به آن معنی است که راه حل کوتاه مدت باید حداقل برقراری یک کشور دمکراتیک و ضدنژادپرستانه، مانند آنچه که امروز در افریقای جنوبی برقرار شده است، باشد.

میخواهم این بیانیه را به بخشی از آنچه که رفیق "منظر ال سبینی" در بهار گذشته در نشریه ما در مورد مبارزه برعلیه آخرین سیستم علنا آپارتاید نژادی در روی کره زمین نوشت به پایان برسانم: "بنابراین در نهایت مساله فلسطین بر سر چیزی است که به تمامی ما، و بهتر بگوییم تمامی بشریت، مربوط میباشد!"

برگردان به فارسی و تنظیم:

نادر ثانی



بوده است. بدیهی است که در اینجا جوانه هایی از مقاومت به چشم میخورد اما از آنرو که دیرزمانی است که چپ فلسطین عقب رانده شده است، این تنها اسلام گرایان هستند که از این جوانه ها بهره برداری نموده و خودی نشان میدهند. و من کسی نیستم که زبان به سوی مسلمان بنیادگرایی که از مذهب خود سیاست میسازد کج بنمایم.

راه رسیدن فلسطین به آزادی بسیار دشوار است و خلق فلسطین از آزادی نهایی بسیار دور است. اما یاسر عرفات اوضاعی بسیار متفاوت با اوضاع زمانی که وی در آن آغاز به مبارزه کرد، با تمام خویبها و بدیهای آن، به وجود آورده است. و درست این اوضاع نوین است که باید به هنگام آغاز هرگونه تجزیه و تحلیل، تبادل نظر و تدوین خط مشی برای آینده و تکامل اوضاع در آینده، مورد نظر گرفته شود. دیگر شرایط بدانگونه است که لزومات مبارزه آزادیبخشی به شکل مبارزه گذشته وجود ندارد. من نمیتوانم با گذار از شرایط امروز، آلترناتیو دیگری جز کار واقعا انقلابی برای رشد و تکامل بخشیدن به مبارزه طبقاتی را در نظر بگیرم و این درست بازگشت به آنچه که PFLP در نوشته "استراتژی برای آزادی فلسطین" در سال ۱۹۶۹ تدوین نموده است و آن چیزی جز یک مبارزه طبقاتی در فلسطین، اسرائیل، در اردن، در لبنان، در سوریه در مصر، در عربستان سعودی و مبارزه طبقاتی ای برعلیه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته به آن نمیشد و به عبارت دیگر همان کار سیاسی انقلابی "کهن" میباشد نیست. و به هر رو تا مدت مدیدی شباهتی با شکل آنچه که در دهه های اخیر تحت نام مبارزه آزادیبخش با آن روبرو بوده ایم، ندارد.

که با نام "بلوک شرق" شناخته می شد به رکود در می غلظد و درست در دورانی که انتفاضه در فلسطین در جریان است اتحاد جماهیر شوروی مضمحل شده، در هم پاشیده شده و امپریالیسم امریکا بعنوان نیروی خود جلابخش "توازن ترور" شاهد پیروزی را در آغوش میکشد. درست در این دوران، پس از آنکه ایالات متحده امریکا ابرقدرتی خود و کنترل خود بر کشورهای هم پیمانش را با بمباران عراق به نمایش گذارده بود که عرفات، این "سیاستمدار شرایط واقعی"، در سپتامبر ۱۹۹۳ در امریکا روی زمین چمن کلینتون ایستاده و با اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، دست داد.

و اما جمع بندی همه آنچه تا به اینجا در این مقاله آورده ام این است: یاسر عرفات با حرکت از تفکر طبقاتی و بورژوازی خود در خلال سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۹۳ حرکاتی عقلانی و زبردستانه داشته است. او مسلما به تمامی آنچه که از ابتدا هدف خود میدانسته نرسیده است اما توانسته است با استفاده از شرایط به آنچه که از نقطه نظر طبقاتی وی میتوان آنرا "هر آنچه که ممکن است" خواند، دست یافته است. او توانسته است "واقعیت فلسطینی" به وجود بیاورد. درست است که آنچه که به وجود آمده فاسد، اسفبار و تاسف انگیز است، اما واقعیت دارد!

و آنگونه که اوضاع در اردن، لبنان، سوریه، مصر و غیره به نظر می آید، آنگونه که اوضاع فلسطینی ها امروز چه در فلسطین تحت اشغال و چه در تبعیدگاههای رنگ و وارنگ نشانگر است، امروزه آلترناتیو مشخص دیگری به نظر نمی آید و به یاد داشته باشیم که یاسر عرفات و سیاست وی یکی از عوامل به وجود آورنده این شرایط

ستون آزاد

بازتری با سرنوشت خلق کرد

البته همانطور که گفته شد همه اختلافات ذکر شده ظاهر قضیه است، بارزانی و طالبانی به راحتی میتوانستند بر سر آنها مصالحه نمایند. حمایت امریکا و کمکهای امپریالیستها به دولت فدرال کردستان از روی ترحم و دلسوزی و سعی در پایان بخشیدن مساله کرد به نفع خلق کرد نبود، بلکه در واقع بعد از انقلاب ۵۷ ایران، حمله صدام به کویت، پافشاری صدام برای داشتن سلاحهای خطرناک، موجودیت "پ ک ک" با یک قدرت نظامی و تهدید کننده، قیام خلق کردستان عراق هم زمان با حمله امریکا به صدام، رشد افکار ضدامپریالیستی و سرمایه داری و ضدیت آشکار با افکار مذهبی و ناسیونالیستی به صورت روزافزون در کردستان، مخل شدن وضعیت اقتصادی منطقه، عدم اطمینان کامل امپریالیستها به توانایی های دولتهای جمهوری اسلامی ایران و دولت صدام، همه اینها و رشد روزافزون مبارزات استقلال طلبانه خلق کرد، منافع امپریالیستها را با خطر جدی رویرو میساخت.

اختلاف بارزانی و طالبانی دسیسه و توطئه عریان بود علیه خلق کرد که با رهبری این دو عامل به خوبی پیش رفت و امریکا را راضی کرد. حاصل این اختلاف برای دولتهای ایران و عراق و ترکیه و سوریه نیز رضایت بخش بود. ایران توانست با خیال راحت و با پشتیبانی اتحادیه به شهر سلیمانیه لشکر کشی نموده و ضمن ترور دستگیری و ضربه

تسلط آنچنانی بر گمرکات "ابراهیم خلیل" نداشت. پارتی به لحاظ نفوذ و سلطه اش در مرزهای کردستان و ترکیه تمام گمرکات مرزهای ترکیه را تحت کنترل خود درآورد. گمرکات مرزهای ایران آنچنان قابل توجه نبود که نیازهای اتحادیه را برآورده نماید، نهایتا اختلاف روز به روز شدیدتر شد. حاصل درگیریهای نظامی بین پارتی و اتحادیه قریب به ۲۰۰۰ کشته و زخمی و اسیر به جای گذاشت.

جلال طالبانی برای حفظ و بقای خود افسار به دست پاسداران جمهوری اسلامی داده، آنها را به داخل شهر سلیمانیه برد. مسعود بارزانی متقابلا ارتش صدام را به شهر هولیر فراخواند و سرنوشت صدها تن از مردم بیگناه و نیروهای مبارز را به دست صدام داد.

خلق کرد بهای سنگینی برای این جنگ و برادرکشی پرداخت. فرار نزدیک به ۴۰۰۰۰ نفر نیروی جوان و آواره نمودن آنان در کشورهای اروپایی در حالیکه همین نیروی عظیم میتوانست پشتوانه مهمی باشد برای آینده کردستان. بسته شدن دبیرستانها و دانشگاههای موجود، بیرون راندن نیروهای سیاسی و تهدید روشنفکران و شعرا، آزادیخواه، تهدید و ترور نیروهای سیاسی ایرانی مستقر در کردستان، باز نمودن میدان فعالیتها، ضد خلقی برای گروههای اسلامی و مرتجع منطقه، فشار مضاعف بر "پ ک ک" به نفع دولت مرتجع ترکیه.

در ۱۹ سپتامبر بعضی از رادیوها و جراید، خبر آشتی و توافقاتی بین روسای اتحادیه میهنی کردستان (من بعد اتحادیه) جلال طالبانی و حزب دمکرات کردستان عراق (من بعد پارتی) مسعود بارزانی منتشر کردند.

برای کسانی که جنبش خلق کرد را فقط و فقط از جنبه ناسیونالیستی آن بررسی و تعقیب میکنند و کلیت آنرا در رابطه با تاریخ پارتی و اتحادیه و دولت عراق و وقایع خلیج می سنجد طبیعتا انتشار این خبر بار خاصی داشته و بمثابه مهمترین عامل در راه پیشرویهای مردم کردستان در نظر گرفته میشود. این دسته بنا بر روابطی که با طرفین قضیه دارند نظرات خود را بیان میکنند، اما برای کمونیستهای انقلابی که سرنوشت و آینده خلق کرد را در رابطه با کل جنبش توده های زحمتکش و مبارزه آنان برای ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک خود و پیوند این مبارزه با انقلاب طبقه کارگر می سنجد، این خبر مفهوم دیگری دارد. آنها با بررسی اوضاع جهانی روز، اوضاع منطقه، رابطه دولتهای منطقه با امپریالیزم جهانی و رابطه احزاب ناسیونالیست در کردستان با جهان سرمایه داری و سرسپردگی سران این احزاب به امپریالیستها، تحلیل خود را ارائه خواهند داد تا مشیت این نوکران حلقه به گوش را باز و به خلق کرد معرفی نمایند.

بعد از انتخابات فرمایشی سال ۱۹۹۲ طولی نکشید که اختلاف بین بارزانی و طالبانی شروع شد ظاهر قضیه این بود که اتحادیه

سیاسی، دشمنی قبیله ای و قدیمی، پدر سالاری و آقایی، همچنان ادامه خواهد داشت. مردم کردستان همه انزجار خود را هم از جنگ و هم از آشتی طالبانی و بارزانی و توافق آنها بر سر قرارداد آنکارا ابراز میدارند زیرا این قرارداد یک جنگ برادرکشی دراز مدت دیگری را به همراه خواهد داشت. این جنگ، جنگی خواهد بود بین خلق کرد در کردستان عراق با مردم کردستان ترکیه و ایران.

حفظ وجود پارتی و اتحادیه و خصوصاً رهبران آنها از جانب امپریالیستها برای سرکوب جنبشهای کارگری و مردمی در منطقه است. هر زمانیکه لازم هم باشد آنها را در مقابل دولتهای منطقه علم خواهند کرد. خلق کرد بدون شک این بار گول توطئه های بارزانی و طالبانی را نخواهند خورد و با امتناع از جنگ با سایر خلقهای کردستان نفرت و انزجار خود را از آنها و امپریالیستهای جهان نشان خواهند داد.

۲۵ سپتامبر ۹۸ لندن

هاوار

خلق کرد از دیر زمان است که این موجودات عجیب الخلقه را می شناسد. از زمانیکه آنان دسته جمعی به دستبوس صدام رفتند، از زمانیکه آراء خلق را به بازی گرفتند و خودسرانه اعلام کردند که ۵۰ درصد مردم به یکی و ۵۰ درصد به دیگری رای داده اند، از زمانیکه جاشها و مستشاران سابق صدام به جای محاکمه و عقوبت به مقامات بالای حکومت "هریم" رسیدند، از زمانیکه جنگ را آغاز کردند و از زمان آتش بس و آمدن و لش و حالا که هر دو زعیمان به زیارت خاتم مدالین آلبرت رفته و ربوبی کردند.

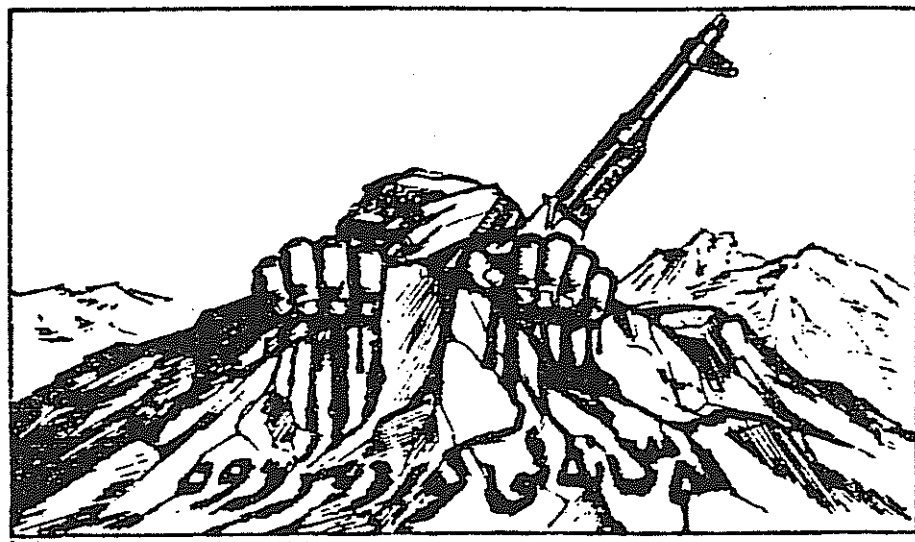
مردم کردستان اینرا به خوبی میدانند که تا زمانیکه این دو نیرو در صدارت هستند ترکیه همچنان به تاخت و تاز خود در کردستان ادامه خواهد داد، صدام همچنان به "عربی سازی" و جابجایی جغرافیایی توده های خلق کرد ادامه خواهد داد، ترور سیاسیون و شخصیتهای مردمی، کشتن مرد و زن به علت مسایل اخلاقی و خانوادگی،

زدن به نیروهای سیاسی ایرانی، حزب الدعوة را در شهر سلیمانیه مستقر نماید.

ترکیه توانست کردستان را میدان تاخت و تاز خود نموده امنیت مردم را از بین برده و به راحتی از این طریق به نیروهای نظامی "پ ک ک" حمله نماید و به سرکوب بیشتر خلق کرد ترکیه ادامه دهد.

سوریه و عراق نیز از این وضع راضی اند که فعلاً هرچند کوتاه مدت از ناحیه کردستان فشاری بر آنها وارد نمیشود و میتوانند نیروی خود را جهت سرکوب و غارت مردم بخشهای دیگری از کشورشان بکار گیرند.

امریکا با رسیدن به اهدافش که توانسته هم اتحادیه و هم پارتی را از ایران و ترکیه و سوریه دور کند و این دو حزب را بمثابة برگ آخر و فشار در مقابل آنها نگاه دارد، زمینه آشتی را فراهم نمود. مقدمه این کار چند ماه پیش، رفتن هیاتی آمریکایی به ریاست ولش به کردستان بود.



نظام سرمایه داری و بحران اقتصادی

مداخلات IMF تنها قصد کمک به انحصارات غربی را دارد

با مداخلات IMF تلاش می‌گردد که وضعیت فعلی به نفع انحصارات غربی تغییر داده شود. دهها میلیارد با چنگ و دندان از مالیات دهندگان غربی با سختی جمع آوری شد تا اقساط وامهای گرفته شده از بنیادهای مالی غربی را به موقع پرداخت نمایند. همزمان رژیمهای آسیایی مجبور شده اند تا "برنامه انطباقی" (دیکته شده از سوی IMF) را به مرحله اجرا بگذارند که در اثر آن فقر و بدبختی توده های زحمتکش افزایش یافت: بسیاری از ارزاق مصرفی اولیه مردم به خاطر لغو سوبسیدها غیرقابل پرداخت گردید، تعطیل شدن شرکتهای مختلف اوضاع بیکاری را نیز بدتر کرد. در کشور اندونزی نیمی از جمعیت واجد شرایط کار یا کاملاً بیکارند یا اینکه به صورت نیمه وقت کار میکنند، و در شروع سال تحصیلی سال جاری، نیمی از دانش آموزان از روی فقر خانه نشین شده اند.

شرکتهای انحصاری غربی با تحمیل و اجبار اصلاحاتی، فضای بیشتری برای نفوذ به اقتصاد این کشورها بدست آوردند. بخاطر داغان شدن و به هم ریختگی بازار سهام و کاهش ارزش ارز، این انحصارات میتوانند اکنون برای یک عدد سیب یا تخم مرغ همه فروشگاه را یکجا بخرند.

مداخلاتی که در اینجا بعنوان راه حلی سخت اما داری ضروری فروخته میگردد، میتواند اثر بحران اقتصادی را موقتا محدود کند، اما، چونکه کشورها باز هم هرچه بیشتر مقروض میگرددند، بحران اقتصادی لاجرم عمیق تر شده بطوری که عوارض راه حلهایی که اثر بحران را

مدت مدیدی است که تأثیرات بحران اقتصادی در آسیا برهمگان روشن گردیده است. شرکتهای امپریالیستی غربی و دولتهایشان امید داشته اند که توسط مداخلات IMF (صندوق بین المللی پول)، توسط حمایت از ارز و از این قبیل چاره چوئیها، بحران را در محدوده آسیا نگاه داشته و از رشد و گسترش آن به دیگر نقاط جهان جلوگیری کنند. اما واقعیت این است که شرکتهای انحصاری در اروپا و امریکا مداوما خبر از پائین آمدن سطح فروششان در بازارهای آسیا میدهند و چاره کار را در پائین آوردن قیمتها در دیگر بازارها به خاطر رقابت شدیدی که وجود دارد می بینند. این بحران اقتصادی که خود را ابتدا در آسیا نشان داد، اکنون بصورت بحرانی عمیق در سطح جهانی در حال گسترش میباشد.

برای کسانی که می بینند بحران عظیم آسیا مشغول نفوذ کردن تا قلبشان است چاره دیگری نمی‌ماند. کره جنوبی دهمین کشور اقتصادی جهان و ژاپن دومی میباشد. میلیونها نفر بیکار و هزاران شرکت ورشکست شده اند. برای اولین بار در طی سال جاری تولید در ژاپن کاهش پیدا کرد. در کره جنوبی این میزان ۵ درصد و در اندونزی حتی تا ۲۰ درصد بوده است.

اضافه تولید سرمایه داری

در این کشورها نیز تولید با استفاده از تکنیکهای جدید صورت میگیرد. بنابراین با وجود افزایش تولیدات نیروی کار، اما همچنان هزینه دستمزد پائین نگاهداشته میشود. و بدینطریق سود افزایش یافته است. شرکتهای آسیایی و غربی، با این سودهای حاصل شده و با اعتبارات بانکهای محلی و بانکهای غربی، حجم سرمایه گذاریهای خود را هرچه بیشتر افزایش دادند. بدینترتیب تولید از سطح قدرت خرید مردم تجاوز کرده و بالاتر از آن قرار گرفت. در نظام سرمایه داری همواره سود از طریق استثمار و فقیر کردن توده زحمتکشان حاصل میگردد، بنابراین فرارسیدن زمانی که دیگر تولیدات، مکائی برای فروش نیابند، اجتناب ناپذیر است و بحران آغاز میگردد. پس چیز عجیبی نیست که "آسیا" در این موقعیت قرار گرفته است، این سیکلی است که اقتصاد نظام سرمایه داری نه فقط در آسیا بلکه در هر نقطه ای از جهان طی میکند.

در وضعیت کنونی بعضی ها تقصیر را به گردن سرمایه ربائی (Speculation Capital) می اندازند، بعضی ها در غرب معتقدند که بانکها در آسیا خوب کنترل نمیشوند، که "دوستان سیاستمدار" خیلی زیاد شدند، که دولت ژاپن به اندازه کافی به تقاضاها نمی پرداخت، و غیره. البته همه این موارد دخیل هستند، اما مساله اصلی این است که تولید در نظام سرمایه داری برای تحصیل سود، پیوسته و منظم به بحران تولید اضافی منتهی میگردد. صاحبان سرمایه تلاش میکنند که پیامدهای این بحران را بر روی دوش زحمتکشان انتقال دهند، از این قرار است: فقر توده ها، بیکاری، از دست دادن قدرت خرید و افزایش فشار کار.

صورت میگیرد که هزاران، و حتی گاهها هزار کارگر در آن شرکت میجویند. در صنایع اتمییل سازی، صنایع فلزات و غیره. در ژاپن نیز از آنجائیکه دولت راه فراری از این بحران موجود نمیتواند بیابد، به سیستم سیاسی کشور و متعلقاتش بصورتی منفی نگرسته می شود.

سوسیالیسم واقعی

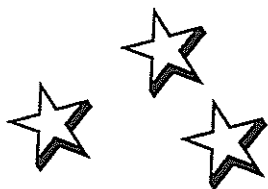
نظام سرمایه داری، که خودش را تا سطح سرمایه داری انحصاری دولتی تکامل داده است، نشان میدهد که در سطح جهانی هیچ چشم اندازی برای آینده توده های زحمتکش نمیتواند ارائه دهد. نظام سرمایه داری فقط میتواند مسبب بحرانهای ویرانگر که برای توده های زحمتکش فقر و بدبختی به ارمغان می آورد، باشد. و این خود برانگیزاننده مقاومت و مبارزه در همه جا میباشد.

مقاومت علیه انتقال بحران بر دوش زحمتکشان، مقاومت علیه رژیمهای فاسد، مقاومت علیه خود نظام سرمایه داری. از آنجائیکه همین انحصارات بزرگ هستند که همه جا مشغول چپاول و استثمار میشوند، پس مبارزه زحمتکشان در یکسوی کره زمین هرچه بیشتر با مبارزات زحمتکشان سوی دیگر کره زمین پیوند می یابد.

زحمتکشان هنگامی میتوانند در مبارزاتشان پیشرفت حاصل کنند اگر همه این جنبشهای مبارزاتی جداگانه با یکدیگر بتوانند پیوند حاصل نمایند و اگر مبارزه علیه پیامدهای نظام سرمایه داری تبدیل به مبارزه علیه کل نظام سرمایه داری و برای سوسیالیسم واقعی گردد.

برگردان از نشریه شفق سرخ

فرهاد کوهزاد



موقتا محدود میکرد، در آینده سنگین تر و شدیدتر بروز میکند. حال که کفگیر صندوق IMF به ته دیگ خورده و همچنین کشورهای چون روسیه و برزیل در بحران اقتصادی عمیقی گرفتارند، طرح چنین راه حلهایی برای محدود کردن بحران، حقیقتا امکانپذیر نیست.

بحران کنونی

با مداخلات روی بازار سهام تلاش گردید تا اوضاع جاری را تغییر دهند. از این قرار دولتهای ایالات متحده آمریکا و ژاپن ۶ میلیارد دلار را در حمایت از این ژاپن نسبت به دلار آمریکا به حالت تعویق درآورده اند.

و این بدان خاطر صورت گرفت که اقتصاد راکد چین به خاطر مشکلات فروش، به وارد شدن در بحران تهدید میگردد. دولت چین برای پیشگیری از این امر، تهدید نمود که اگر این ژاپن سقوط کند به عنوان جواب یوآن واحد پول کشورش را تنزل دهد. در ابتدا ین در بازار بورس صعود میکند، اما از آنجائیکه بحران اقتصادی با تمام قوا ادامه می یابد، صعود ین امری موقتی بود. در این میان ین دوباره تنزل یافته و به مرز قبلی خود سقوط میکند. بنابراین چین دو مرتبه تهدید به تنزل ارزش یوآن میکند. تنزل یکباره ارزش روپل به میزان حداکثر ۵۰ درصد نشان میدهد که چقدر بحران کاهش ارزش ارز شدید میباشد. سرمایه داران در این وضعیت بهم ریخته اقتصادی تلاش میکنند که برای حفاظت از سرمایه خودی، تا آنجا که امکان دارد جلوی واردات از کشورهای دیگر را بگیرند و در عوض به حجم صادرات بیافزایند. کشورهای دیگر از حجم فروششان کاسته میشود، رقابت شدیدتر شده و بحران اقتصادی هرچه عمیقتر میگردد.

در این میان موج بحران آسیایی پیوسته و آشکارا ساحل غرب را شستشو میدهد. شرکتهای انحصاری بزرگ میبینند که فروششان در آسیا درهم کوبیده میشود، درست مانند سودرسانی سرمایه گذاریشان در آنجا. براین مجموعه، رقابت در بازار داخلی را نیز باید افزود که به علت تنزل ارزش ارز، تولیدات آسیایی ارزانتر شده است. و این هنگامی است که به نظر میرسد سیکل اقتصاد در اروپا و ایالات متحده آمریکا به بالاترین حد خود رسیده است. ارزش سهام ضربات سنگینی را متحمل میگرددند. جای شکی نیست که نظام سرمایه داری در راه بحران اقتصادی جهانی میباشد که برای مقابله با آن دیگر هیچ سدی قابل طراحی نیست. توده زحمتکشان در آسیا در این میان زیر بار بحران، شرایط بسیار سختی را تحمل میکنند. این که چقدر این بحران عمیقا در زندگی توده زحمتکش در غرب تأثیر خواهد گذارد، هنوز قابل پیش بینی نیست، اما مطمئنا بدون هیچ تأثیر منفی ای از کنارش عبور نخواهد کرد.

بحران جهانی، مبارزه جهانی

سرمایه انحصاری تلاش میکند که همه مشکلات بحران را بر روی کرده توده های زحمتکش منتقل کند. اما این امر مسلما پیامدهایی در برخواهد داشت. توده ها اجازه نخواهند داد که آنها را در فقر و درماندگی درهم بکوبند. اندونزی مثال بارزی است که به آشکارترین شکل ممکنه این موضوع را روشن ساخت: جائیکه مبارزه علیه افزایش قیمتها تبدیل به مبارزه سیاسی برای اخراج سوهارتو میگردد. و مبارزه برای آزادی در اندونزی، با برکناری سوهارتو تازه آغاز شده است. همچنین در کره جنوبی تقریبا هر روز اعتصابات

برگزاری شب همبستگی با زندانیان سیاسی در وین

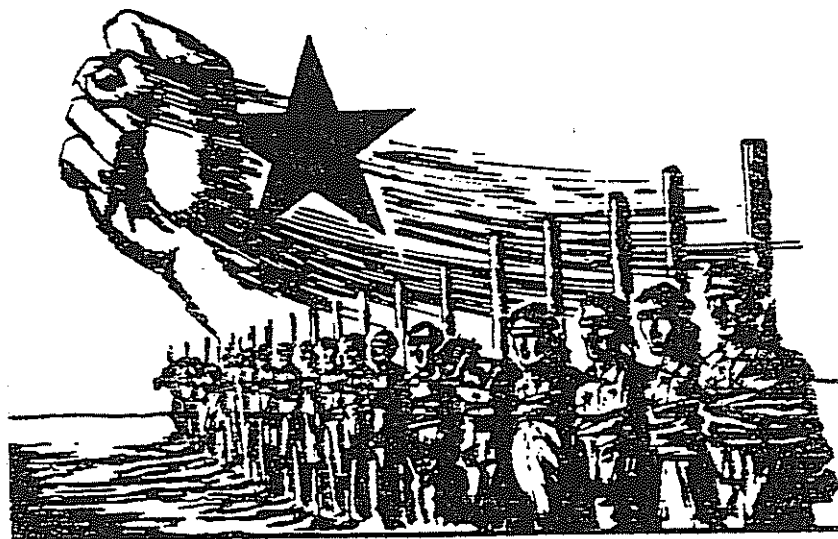
به مناسبت دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، رفقای "کمیته دفاع از مبارزات دمکراتیک مردم ایران - وین" مراسمی را در وین برگزار نمودند که با استقبال ایرانیان مقیم این شهر روبرو شد. در زیر خلاصه گزارشی که از این مراسم بدستمان رسیده را جهت اطلاع خوانندگان "پیام فدایی" درج میکنیم:

"برای گرامیداشت خاطره جان باختگان راه آزادی و دمکراسی که در شهریور سال ۶۷ بوسیله رژیم جمهوری اسلامی بطور دسته جمعی اعدام شدند و برای همبستگی با زندانیان سیاسی، در شب ۱۱ سپتامبر ۹۸ مراسم گرم و پرشوری در شهر وین برگزار گردید. در ابتدا با اعلام یک دقیقه سکوت، یاد آن عزیزان گرامی داشته شد. سپس مقاله ای از طرف "کمیته دفاع از مبارزات دمکراتیک مردم ایران-وین" که برگزار کننده این مراسم بود قرائت گردید که در آن ضمن

افشای عملکرد رژیم و جناحهایش، یاد عزیزان به خون خفته شهریور ۶۷ گرامی داشته شد. سپس اسلایدهای شکنجه و اعدام زندانیان نمایش داده شد. بعداً شاعر مبارز و از بنیان گذاران کانون نویسندگان ایران، آقای نعمت میرزا زاده (م-آزم) سخنرانی جالب خود را تحت عنوان "یک سده چالش برای آزادی" ارائه دادند. ایشان گفتند که: جا دارد با آویختن پیراهن خونین آنان بر درگاه خاطره مان ارزشها و پرنسیپهای انسانی و مبارزاتی آنان را که فداکارانه و تا پای جان از آن دفاع کردند، یعنی آزادی و عدالت

اجتماعی را پاس داشته و گرامی بداریم." در ادامه این گزارش بخشهایی از سخنرانی آقای آرم درج گردیده و اشاره شده که "سخنران ضمن بررسی تجربه ۲۰ ساله حکومت جمهوری اسلامی، جنبه های سیاهی و تباهی این رژیم را برشمردند. سانسور همه جانبه، بیش از یک میلیون معلول جنگ، بیش از ۳ میلیون آواره، بیش از یک میلیون معتاد، پایمال شدن حقوق زنان و منجمله خودکشی ها و خودسوزی های زنان و خلاصه دیکتاتوری همه جانبه و فقر و گرانی را دستاورد رژیم دانستند و با طرح

این سوال که قارچ سمی جمهوری اسلامی روئیده از کدامین زمینه اجتماعی است؟ پاسخ گفتند که این قارچ سمی بر زمینه حکومت استبدادی سلطنتی روئیده است. ایشان با اشاره به اینکه جامعه ایران سابقه صدسال مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی را پشت سر دارد، خاطرنشان کردند که انقلاب بهمین ۵۷ نیز به این اهداف نرسیده است پس هنوز این چالش ادامه دارد."



در رابطه با سخنرانی فرخ نگهدار در کانادا

گزارش زیر برای "پیام فدایی" ارسال گردیده که جهت اطلاع خوانندگان نشریه مبادرت به درج آن میکنیم.

گزارشی از سخن پراکنی فرخ نگهدار، "نگهدار ارتجاع"

در تاریخ یازدهم ژوئیه ۱۹۹۸ جلسه سخن پراکنی فرخ نگهدار نماینده سازمان خائن اکثریت در دانشگاه تورنتو برگزار گردید. موضوع این جلسه "گشایشهای سیاسی بعد از روی کار آمدن خاتمی و آزادی احزاب" بود.

از لحاظ کمی، این برنامه با شرکت جمعیتی حدوداً بین پنجاه تا شصت نفر برگزار شد که اکثراً از مخالفان جریان منحن اکثریت بوده و طبعاً تعداد قلیلی از همپالگی های نادان "نگهدار" حامی ارتجاع نیز شرکت داشتند.

پیش از شروع برنامه، تنی چند از هواداران چریکهای فدایی خلق، هواداران اقلیت و فعالین سیاسی سابقاً طرفدار اقلیت، با حمل پلاکاردهایی که بر آنها شعارهای فراموش نشدنی جریان خائن اکثریت همچون "سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید" و... نوشته شده بود، جهت یادآوری و افشای این خائنین در مقابل درب ورودی ساختمان مذکور گرد آمدند و ضمن برافراشتن این پلاکاردها با افسردی که به داخل سالن وارد میشدند به بحث و گفتگو پرداختند. با آغاز برنامه، این عده نیز وارد سالن شدند اما بدون پلاکاردها، زیرا هراس این جریان همچون همیشه او را به دامان پلیس کشاند.

در طول جلسه، گذشته و حال مفتضح، خیانت بار و رسوای جریان اکثریت و بحث بی مایه و بی سروته "نگهدار ارتجاع"، جمعیت مخالف را بارها به قطع سخن پراکنی های او مجبور ساخت تا اینکه بالاخره با کش و قوسهای طولانی و کسل کننده، زمان سوال و جواب فرا رسید. در این هنگام رگباری از خشم، کینه و نفرت حاضرین، در قالب سوالات و بازخواستهایی بر پیکر این مردک زبون باریدن گرفت و چنان قضایی بوجود آمد که یادآور لحظاتی بود که توده ها به پرونده خائنین به خود میبردانند. در این حین، او کنترل خود را از دست داده و با

حالتی دوگانه، مسخ شده و عصبانی به سوال کنندگان میگفت: "اگر من نماینده ارتجاع هستم، پس شما اینجا چه میکنید، بروید بیرون!!" او همچنین در پاسخ به سوالی که تشکیلات اکثریت را به درستی به همکاری بی شائبه در تحکیم نظام ارتجاعی و جابرا نه جمهوری اسلامی متهم میکرد و نشان میداد که چگونه این جریان دست در دست جانایان و نوکران امپریالیسم به قتل عام نیروهای سیاسی دست یازیده بود، بیشترمانه گفت: "همه آنها که در سرنگونی رژیم شاه شرکت داشتند، در روی کار آمدن خمینی و رژیم برآمده از آن نیز شریک بودند و نه تنها تشکیلات اکثریت بلکه هیچ یک از افراد این سازمان در به دام

انداختن افراد و سازمانهای دیگر شرکت نداشته و اینها همه اش افسانه است.!!"

با شنیدن این جملات، تعداد کثیری از جمعیت، یکپارچه او را هو کردند و از هر سو صداهایی حاکی از تنفر بلند شد. یکی میگفت: "حکم اعدام انقلابی نیز برای تو و امثال تو کم است" دیگری میگفت: "من خود به دست افراد شما به دام جلاخان رژیم گرفتار آمدم" و آن دیگری میگفت: "پاسدار خیر میکردید" و... توگویی که خون خلق به جوش آمده بود.

اما امان از پررویی خائنین! که اینگونه بیشترمانه اعمال کثیف شان را که بر همه نیروهای واقعا انقلابی و کارگران و زحمتکشان ایران چون روز روشن است، منکر میشوند!! اما دور نیست روزی که با پتک نفرت کارگران و داس خشم دهقانان نه تنها این فرومایه گان، که تمامی سیستم وابسته به امپریالیسم با همه کثافات و زائده های آن به گورستان تاریخ رنج بشریت بالنده ریخته شوند.

مرگ بر فریبکاران و نوکران امپریالیسم!
با ایمان به پیروزی راه سرخ چریکهای فدایی
خلق ایران

مجاهدین و شعار

"مرگ بر کمونیسم"

به دعوت "کانون فرهنگی ره آورد"، روز شنبه ۱۹ سپتامبر قرار بود علی کشتگر، مسئول نشریه "میهن"، تحت عنوان موانع تاریخی استقرار دموکراسی در ایران "سخنرانی نماید.

این جلسه که با حضور ۱۰ تا ۱۶ نفر برگزار گردیده بود، به دلیل حمله ۵ تا ۶ نفر از افراد

مجاهدین به هم خورد و کار به دخالت پلیس کشید. در جریان حمله هواداران مجاهدین به جلسه سخنرانی کشتگر، یکی از آنها شعار میداد: "مرگ بر کمونیسم" که این رویداد از دو زاویه باید مورد توجه همگان قرار گیرد.

اول این که در صورتیکه این شعار مورد تأیید سازمان مجاهدین باشد، بخودی خود نشان میدهد که این سازمان در جریان استحاله خود به چه "فراز" جدیدی دست یافته است. در ثانی این واقعیت مبین آن است که همه مرتجعین هرکجا که منافعشان ایجاب کند،

برای حمله به کمونیسم نیروها و افراد معلوم الحالی را سمبل کمونیسم جا میزنند، که گاه خود این نیروها و افراد نیز ادعای کمونیست بودن را ندارند. اتفاقاً در مورد اخیر نیز مجاهدین کسی را به جای کمونیست نشانده اند که سالها در صفوف رهبری جانپان چکمه لیس اکثریتی، برعلیه کمونیستها گام برداشته و به مقابله عنصری خائن به کمونیستها و کمونیسم، رسوای عام و خاص میباشد.

با توجه به برنامه سخنرانی فرخ نگهدار در کانادا، "کمیته پناهندگان و تازه واردین ایرانی" در این کشور مبادرت به انتشار اطلاعیه ای نموده و طی آن گوشه کوچکی از مواضع خائنانانه جریان منحن اکثریت را یادآوری کرده است که بخشهایی از این اطلاعیه را جهت اطلاع خوانندگان "پیام فدایی" در زیر درج می نمایم.

"اطلاعیه کمیته ی پناهندگان و تازه واردین ایرانی" در کانادا

است. در این هیچگونه شبهه و تردیدی وجود ندارد و می بایست اذهان مردم و متزلزل را نسبت به درستی این باور انقلابی مومن و متعهد ساخت.

اکثریت در مورد شرکت اش در سرکوب مردم آمل و اتحادیه ی کمونیستهای ایران (سربداران) در کار شماره ی ۱۴۷ چنین اعتراف میکند:

"مردم آمل، با شعار مرگ بر آمریکا، سلطنت طلبان و مائوئیست های امریکایی را تار و مار کردند."

و در اعترافی دیگر در مورد نقش "هواداران اکثریت"، در گزارشی از هواداران اکثریت

"قبل از اینکه به مساله اعدام تعدادی از دختران و پسران جوان توسط دادگاههای انقلاب بپردازیم، لازم است اول به عوامل و شرایط بوجود آورنده این خشونتها توجه کنیم، و مساله را نه صرفاً از جنبه عاطفی و اخلاقی - که به نوبه خود حائز اهمیت است، آنچنان که ضدانقلاب سعی در عمده کردن آن دارد، بلکه از زاویه مصالح و منافع انقلاب بررسی کنیم."

و یا در کار شماره ۱۳۲ صفحه ی ۵، در مورد "ضرورت سرکوب نیروهای سیاسی" مینویسند:

"سرکوب بدون ممانشات جریانهای سیاسی که کمر به شکست انقلاب خونبار مردم ایران بسته اند، از ارکان دفاع از انقلاب

رقیه دانشگری، همراه آقای نگهدار، در مصاحبه یی با نشریه ی کار شماره ی ۱۲۰ سال ۱۳۶۰، خطاب به هواداران "سازمان" میگوید:

"هواداران سازمان در مقطع خطیر کنونی باید وظایف خود را هوشیارانه تر و قاطعانه تر از پیش انجام دهند. افشاء دسیسه های ضدانقلاب و شناساندن سیاستهای ضدانقلابی گروهکها در محیط کار و در میان خانواده ها و در هرکجا که توده ها حضور دارند، جز وظایف هواداران مبارز است."

و در همان جا، وقتی از ایشان در مورد اعدام دختران و پسران خردسال سوال شده است، چنین پاسخ میدهند:

مندرج در همان شماره ی کار چنین میخوانیم:

"سپاه و بسیج به صورت دو بازوی مسلح انقلاب نقش خود را ایفا کردند... ما (یعنی هواداران اکثریت) ابتدا طی تماس های تلفنی با مقامات شهر اعلام کردیم و خواستیم... بگذارید با برادران سپاه و بسیج مسلحانه عمل کنیم. ما فعالان در سطوح گسترده حرکت کردیم...."

اکثریت هم چنین علیه مبارزات زنان نیز، در کنار نیروهای سرکوب عمل کرده، به کار ۱۱۹، صفحه ی ۲۳ رجوع میکنیم، در مصاحبه ئی بازهم رقیه دانشگری، میگوید: "اینکه نیروهای ضدانقلاب با تبلیغات خود از جمهوری اسلامی ایران یک سیمای "ضد زن" تصویر کرده اند، از اساس نادرست است و کاملا در جهت اهداف ضد مردمی امپریالیزم است... بنابراین برخلاف تبلیغات ضدانقلاب در مورد به بند کشیده شدن زنان، جمهوری اسلامی به زنان زحمتکش ما هویت بخشید."

نشریه ی اکثریت در شماره ی ۱۴۸ صفحه ۳۸، بازهم در رابطه با جنبش زنان چنین می نویسد:

"همه ی کسانی که خط امریکا را بطور آشکار پیاده میکنند تبلیغات راه انداخته اند که خط امام طرفدار اسارت زنهاست و میخواهند مقررات قرون وسطایی را پیاده کند، اما در حقیقت آنها میخواهند زن ایرانی را تا حد تبدیل به یک کالای سودمند به حساب سرمایه دار تنزل دهند...."

"... اکثریت، شکنجه ی زندانیان سیاسی را توجیه و تأیید میکرد، جمهوری اسلامی برای جا انداختن شکنجه ی زندانیان ترفند تعزیرات و حدود شرعی را مقرر کرد، و

وقتی که اعتراضات مردم بالا گرفت، رژیم "هیئت بررسی شایعه ی شکنجه" را علم کرد تا برای شکنجه پوشش فقهی بترشد، و بگوید که آنچه در زندانهایش جاری است، شکنجه نیست، بل تعزیر و حد اسلامی ست. اکثریت نیز دست به کار شد، به کار شماره ی ۱۰۶ توجه کنید:

"نظام حاکم بر زندانها مبتنی بر شکنجه نیست. ما با نتیجه کار هیات بررسی شایعه شکنجه، مبنی بر اینکه نظام حاکم زندانها مبتنی بر شکنجه نیست، موافقیم و آنرا مورد تأیید قرار میدهم."

در مورد شرکت اکثریت در سرکوب خلق کرد، اسناد فراوان وجود دارد، اما برای احتراز از اطاله ی کلام به دو مورد اشاره میکنیم، ابتدا به اطلاعاتی شاخه ی کردستان اکثریت، مندرج در کار شماره ی ۱۱۵ رجوع میکنیم:

"اقدامات ضدانقلابی باند قاسملو و دیگر نیروهای ضدانقلابی در کردستان، به صورت حلقه ای از سلسله توطئه های امپریالیسم و ضدانقلاب داخلی بر شدت حملات خود به نیروهای جمهوری اسلامی در کردستان افزوده است... سازمان ما در شرایط حساس کنونی وظیفه خود میدانم که در برابر توطئه های رنگارنگ امپریالیسم و ضدانقلاب داخلی در دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی با تمام توان خود ایستادگی کند... و همچنین بار دیگر بر اهمیت همکاری و همگامی همه نیروهای انقلابی و مردمی برای دفع این توطئه... تاکید میکند."

جمهوری اسلامی در عملیات "پاک سازی" اش در کردستان هزاران نفر را کشتار کرد و کشتارهای جمعی راه انداخت، در فاجعه ی "قارنا" و بعد در "ایندرقاش"، نیروهای رژیم، برای زهر چشم گرفتن از مردم کردستان،

روستا به روستا به عنوان پاک سازی کشتار میکردند. ببینیم اکثریت خود در تعریف "شاه کار" اش چه میگوید:

کار اکثریت شماره ۱۲۲ صفحه ی ۲۴ "در تاریخ ششم مرداد سرهنگ ۲ پیاده چتر باز شهرامفر در عملیات بانه حین پاکسازی منطقه به شهادت رسید."

و بازهم در صفحه ی ۱۷، در همان شماره در مورد مشارکت یکی از اعضای اش در این "پاک سازی"ها میگوید:

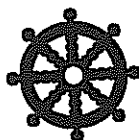
"عباس قطاری از تشکیلات مهاباد... همراه و با عده ای دیگر از رفقا و نیروهای انقلابی تله های انفجاری را در سراسر جاده "تمرچیان" که برای جلوگیری از پیشروی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بوسیله باند قاسملو کار گذاشته شده بود، خنثی کردند و در نتیجه نیروهای جمهوری اسلامی توانستند این جاده استراتژیک را تحت کنترل خود در آورند...."

در مورد سپاه مخوف پاسداران، در کار شماره ی ۱۳۶ نوشت:

"سپاه پاسداران خاری در چشم امپریالیسم امریکاست و... نه تنها حفظ بلکه تقویت آن برای انقلاب ایران اهمیت اصولی دارد"

و یا شعار محوری اکثریت مبنی بر "پاسداران را به سلاحهای سنگین مسلح کنید" و ضرورت هم کاری با سپاه پاسداران را در هر شماره ی کسار اکثریت مشاهده میکنیم...."

کمیته پناهنده گان و تازه واردین ایرانی ژوئیه ۱۹۹۸



محکومیت بازرگان اسرائیلی به خاطر فروش مواد شیمیایی به جمهوری اسلامی

پس از ماهها محاکمه جنجالی یک بازرگان اسرائیلی به نام "منبر"، سرانجام دادگاهی در این کشور، او را به جرم فروش مواد شیمیایی به جمهوری اسلامی به ۱۶ سال زندان محکوم کرد. "منبر" متهم است که در

ازاء دریافت میلیونها دلار از نمایندگان جمهوری اسلامی، به این رژیم گلوله های شیمیایی، تجهیزات و موادی فروخته که به کار تولید سلاح شیمیایی می آید.

"خیانتی" نشده و تمام اقدامات و معاملات او با نمایندگان جمهوری اسلامی با "اطلاع کامل" دولت اسرائیل و زیر نظر "موساد" و "شین بت" صورت گرفته است.

همسر این بازرگان نیز در مصاحبه های مطبوعاتی خود، ضمن دفاع از اقدامات "منبر" تاکید کرده که شوهر او "وسيله" و "قربانی" تصفیه حسابهای بین دولتمردان اسرائیلی شده است.

جریان دستگیری و محاکمه این بازرگان اسرائیلی بر بستر تشدید تضادهای درونی هیات حاکمه اسرائیل به یک رسوایی و جنجال بزرگ در اسرائیل بدل شد. "منبر" در جریان دفاع از خود اعلام کرد که او مرتکب هیچ

نوشته زیر متن اعلامیه ای است که سازمان دانشجویان ایرانی - هلند (هوادار چریکهای فدایی خلق ایران) در رابطه با به هم خوردن سخنرانی اخیر فائزه رفسنجانی برای "پیام فدایی" ارسال کرده اند.

رژیم جمهوری اسلامی سیلی خورد!

خواهد شد. در این هنگام تمام ایرانیانی که به قصد برهم زدن مراسم در سالن حضور داشتیم با دادن شعارهای ضد رژیم از قرائت متن سخنرانی "فائزه" جلوگیری کردیم.

این آکسیون با حضور و همکاری عملی هواداران "چریکهای فدایی خلق ایران"، "اتحاد چپ کارگری - واحد هلند" و سایر عناصر انقلابی در هلند، "فعالین سازمان فداییان (اقلیت) در هلند"، "فعالین راه کارگر در هلند"، "حزب کمونیست کارگری ایران" و "حزب کمونیست ایران" برگزار گردید.

در مقابل ساختمان محل مراسم نیز تظاهراتی از سوی "مجاهدین خلق ایران" و "حزب کمونیست کارگری ایران" برگزار گردید.

موفقیت این آکسیون یکبار دیگر اثبات نمود که تنها شیوه موثر در مقابله با توطئه های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، حضور گسترده ایرانیان آگاه و مبارز از یکسو و اتحاد عمل هرچه بیشتر نیروهای انقلابی از سوی دیگر میباشد.

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!
برقرار باد اتحاد عمل نیروهای انقلابی!

سازمان دانشجویان ایرانی - هلند
(هوادار چریکهای فدایی خلق ایران)

۲۱ - ۱۰ - ۱۹۹۸

از "فائزه رفسنجانی" نماینده مجلس رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دعوت شده بود تا در روز سه شنبه ۲۰ اکتبر ۹۸ در مراسم افتتاحیه "انستیتوی بین المللی برای مطالعه اسلام در جهان امروز" که در شهر Leiden در هلند صورت میگرفت، سخنرانی نماید.

دعوت از یک نماینده رژیم جمهوری اسلامی و حضور وی در هلند که در راستای رقابت امپریالیستها در علنی سازی مناسبات خویش با رژیم حاکم بر ایران صورت میگرفت، مورد مخالفت نیروهای ابوزیسیون رژیم در هلند قرار گرفت.

به همین خاطر کمیته ای موقت با شرکت هواداران "چریکهای فدایی خلق ایران"، "اتحاد چپ کارگری - واحد هلند" و سایر عناصر انقلابی در هلند جهت شرکت در این مراسم و ممانعت از اجرای سخنرانی "فائزه رفسنجانی" تشکیل گردید.

قبل از اجرای مراسم، هنگامی که "فائزه" مزدور قصد ورود به سالن مراسم را داشت، طی طرحی که توسط "مجاهدین خلق ایران" اجرا گردید، مادری که گفته میشد سه فرزندش را توسط جنایات رژیم جمهوری اسلامی از دست داده است، با نواختن سیلی محکمی به گوش "فائزه" به وی خوش آمد گفت.

پس از شروع مراسم، و نوبت سخنرانی "فائزه"، از سوی مجری برنامه اعلام گردید که وی به علت حادثه ای که صبح امروز برایش پیش آمده از حضور در این مراسم منصرف شده است ولی متن سخنرانی اش قرائت

اخباری از آموزش و پرورش

رئیس آموزش و پرورش شهرستان آباده (فرود) چندی پیش در جمع مدیران مدارس اعلام داشته که به علت کسری بودجه، بودجه سرانه دانش آموزان قطع می‌گردد. وی اظهار داشته که از این به بعد دانش آموزان بایستی خود مخارج موجود را بپردازند. وی همچنین گفته است که بودجه عمران مدارس نیز قطع خواهد گردید.

وی در همین جلسه یادآور شده که ممکن است حقوق بهمن و اسفند سال جاری به معلمان پرداخت نشود و علت آنرا کمبود بودجه دولت اعلام کرده است.

شایان ذکر است که بودجه سرانه، بودجه ای است که برای مخارجی مثل گچ و فتوکپی، تخته سیاه و کاغذ... سالانه به هردانش آموز داده میشود و بودجه عمران، نیز بودجه ای است که هر سال برای تعمیر مدارس و یا اضافه کردن کلاسها به هر مدرسه ای پرداخت میشود.

"کارهای بزرگ" بنیاد جانبازان از قول رفیق دوست

بنیاد جانبازان که زمانی با ادعای دادن خدمات به "جانبازان" و زیر پوشش یک موسسه خیریه تاسیس شد، اکنون به یکی از بزرگترین ارگانهای غارت دولتی تبدیل شده است. در حالیکه هر روز مطبوعات رژیم خبر خودکشی، اعتیاد و خودسوزی یکی از "جانبازان" بدلیل فقر و تنگدستی و عدم رسیدگی این بنیاد به مشکلات آنها را در گوشه و کنار کشور درج میکنند، رئیس این بنیاد یعنی رفیق دوست اخیرا در تبریز به تشریح فعالیتها و میزان سوددهی این بنیاد پرداخت و اعلام کرد که: در حال حاضر ۹۰ درصد شرکتهای وابسته به این بنیاد، صد در صد سوددهی دارند و ۱۰ درصد شرکتهای هم در حالت مطلوبی بسر نمیبرند. او در ادامه، ضمن یک مقایسه اضافه کرد که: در اوایل کار بنیاد، ۹۰ درصد شرکتهای وابسته به این بنیاد ضرر دهی داشتند و تنها ۱۰ درصد آنها مطلوب بود. رئیس بنیاد جانبازان در مورد عملکردهای آتی این بنیاد اضافه کرده که: "این بنیاد به کارهای بزرگی چون ساخت

بزرگراه، پتروشیمی و اجرای پروژه های کلان در کشور دست خواهد زد" و فعالیتهای آن "به فراتر از مرزها نیز خواهد رفت."

شایان ذکر است که موسساتی نظیر بنیاد جانبازان و بنیاد مستضعفان هم اکنون از بزرگترین ارگانهای غارت و دزدی در جمهوری اسلامی بوده و سالانه میلیونها دلار از بابت فعالیتهای آن نصیب گردانندگان دزد و فاسدی چون رفیق دوست و سایر دست اندرکاران رژیم میشود.

تاثیر فقر در میزان مرگ ناشی از حاملگی

مطابق آماری که توسط صندوق جمعیت سازمان ملل متحد انتشار یافته، امروزه حداقل نیم میلیون زن در جهان به دلیل عوارض بارداری و کمبود امکانات لازم هنگام زایمان و مراقبت های قبل از آن جان خود را از دست میدهند. علاوه براین، یک میلیون تن در اثر همین عوارض معلول میشوند و مجموعا یک میلیون کودک، مادر خود را از دست میدهند. مهمترین عوامل این ضایعه، فقر میلیونها تن از مادرانی است که بویژه در کشورهای تحت سلطه به دلیل کمبود وحشتناک

امکانات بهداشتی هنگام زایمان در معرض خطر مرگ قرار میگیرند.

"جنگ کثیف" دولت

اسپانیا بر علیه ETA

دیوان عالی اسپانیا دو مقام بلند پایه پیشین این کشور را به جرم طراحی "جنگ کثیف" علیه سازمان ETA (سازمان جدایی طلب باسک) به ۵ سال زندان محکوم کرد. متهمین، وزیر کشور دولت سوسیالیست پیشین اسپانیا "خوزه باریونیه و" و رئیس پیشین سازمان امنیت "رافائل ورا" بودند که در زمان زمامداری دولت "گوزالس" با ربودن افراد ETA و حداقل قتل ۲۸ تن از افراد آن به سرکوب این جریان از طرف دولت ابعاد هرچه شدیدتری بخشیدند. در جریان این رسوایی فاش شده که بالاترین مقامات دولت اسپانیا و از جمله نخست وزیر پیشین از این ماجرا اطلاع داشته اند. هزینه این طرح کثیف از یک حساب سری دولتی پرداخت شده بود. متهمین با سازماندهی یک سازمان مخفی به نام "گال" در طول سالها به عملیات آدم ربایی و قتل و سرکوب سازمان جدایی طلبان باسک پرداخته و هزینه عملیات خود را از دولت دریافت میکردند.

لیست نشریاتی که به آدرس پیام فدایی ارسال گردیده اند:

- * کوردستان - ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، شماره ۲۶۲ شهریور ۷۷
- * سوسیالیسم - ارگان هسته اقلیت، شماره ۱۱ مرداد ۷۷
- * جهانی برای فتح - نشریه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شماره ۲۳-۱۳۷۷
- * کارگر سوسیالیست - نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره ۵۶ شهریور و شماره ۵۷ مهر ۷۷
- * جهان امروز، شماره ۳۱ و ۳۲، تیر و مرداد ۷۷
- * راه کارگر - ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، شماره ۱۵۳ تیر ۷۷
- * وحدت، شماره ۲۱ مرداد و شهریور ۷۷

- * اتحاد کار - ارگان اتحاد فدائیان خلق ایران، شماره ۵۳ شهریور ۷۷
- * آوریل - ارگان جنبش مردمی ارامنه، شماره ۳۳ مهر ۷۷
- * به پیش - ارگان تئوریک اتحاد فدائیان کمونیست، شماره ۸ شهریور ۷۷
- * پیوند - نشریه کانون سیاسی فرهنگی پیوند، شماره ۲ و ۳، مرداد و شهریور ۷۷
- * توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره موسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره ۲۶ شهریور و ۲۷ مهر ۷۷
- * راه آینده، در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، ویژه نامه شهریور ۷۷
- * کار - ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره ۳۱۷ شهریور ۷۷
- * کارگر کمونیستی - ارگان اتحاد فدائیان کمونیست، شماره ۸ مرداد ۷۷

حدود ۱۰۰ تن از جوانان آنتی راسیست صف را شکسته و به سوی نازیستها حمله بردند که پلیس دانمارک به حمایت از نازیستها یا گاز اشک آور به سوی آنتی راسیستها حمله ور شد. ساعت ۱۲ ظهر تعداد آنتی راسیستها به ۲۰۰۰ نفر رسید در حالیکه تعداد نازیستها ۱۳۲ نفر بود. پلیس با وجود بسیج ۸۰۰ نیروی کاملاً مجهز و با وجود استفاده از گاز اشک آور و خشونت نتوانست این صف مردمی را از هم متلاشی کند و تظاهرات آنتی راسیستها با موفقیت برگزار گردید. پلیس حتی قوانین خود را نیز زیر پا گذاشته و باعمل خود نشان داد که همواره حافظ منافع نازیستها بوده و هست؛ هرچند که پلیس ناچار به عذرخواهی میگردد و اعلام میدارد که ما چاره ای جز استفاده از گاز اشک آور و خشونت نداشتیم!!! این حادثه یکبار دیگر نشان میدهد که گرایشات ارتجاعی و ضدانسانی به راحتی قادر به جولان دهی نمیشاند.

نازیستها قادر نگردیدند آنگونه که برنامه ریزی نمودند مراسم خود را برگزار نمایند. رهاکردن جانوران هار و گهگاه بدون زنجیر و قلاده همواره ابزارهایی میباشند که توسط دول سرمایه داری در بستر بحرانهای اقتصادی و جهت تحت الشعاع قرار دادن این بحرانها و یا پیشگیری از آنها، گاه بهره برداری می شوند.

لیلا - نروژ

گزارش کوتاهی از تظاهرات ضد راسیستی در دانمارک

روز شنبه ۱۵ اگوست ساعت ۶/۲۵ دقیقه بامداد، نازیستها بمناسبت سالروز مرگ رودولف هس (Rudolf Hess) از جنایتکاران آلمانی جنگ جهانی دوم اقدام به برگزاری مراسمی در ساختمان مقابل شهرداری کپنهاگ نمودند.

نازیستها برای برگزاری کامل و بدون مزاحمت مراسم خود، تصمیم گرفتند که مراسم خود را صبح زود برگزار نمایند. قبل از ساعت ۸ صبح تعداد نازیستها ۱۳۲ نفر بود در حالیکه تعداد آنتی راسیستها به چند هزار تن میرسید.

ایران از دریچه آمار

* مصرف سرانه آب در ایران اکنون به حدود ۲۲۰ لیتر در شبانه روز رسیده و با افزایش این میزان، پیش بینی میشود که تنها در تهران در سال ۱۳۸۰ به حداقل ۹۱۲ میلیون مترمکعب آب احتیاج است.

* به گفته کرباسیان رئیس کل گمرک های کشور، میزان صادرات جمهوری اسلامی در سه ماهه اول امسال نسبت به مدت مشابه سال قبل ۲۵ درصد کاهش یافته است.

* یک مقام وزارت کار رژیم در مشهد اعلام کرد که تنها در سال گذشته ۲۶۷ فقره حادثه ناشی از کار در کارخانجات این استان "گزارش" شده است.

* به گزارش روزنامه کار و کسارگر، حداقل ۲۳ درصد از جمعیت روستایی استان یزد فاقد آب آشامیدنی هستند و ۴۰ درصد از شبکه ها و مخازن آب آشامیدنی موجود در روستاهای این استان نیاز مبرم به بهسازی و بازسازی دارند.

* با تداوم و رشد بیکاری در جمهوری اسلامی، اعلام شده است که در آینده ایران با بیکاری وسیع معادل ۵ میلیون تن از فارغ التحصیلان دانشگاهی که در رشته های فنی و مهندسی تحصیلات خود را به اتمام رسانده اند روبرو خواهد بود.

* رئیس هیات مدیره کانون عالی انجمن های صنفی اعلام کرد که در مقابل هریک کارفرما، بطور متوسط ما ۶ کارگر داریم. در همین حال استاندار اصفهان اعلام کرد که بیش از ۱۰۰ هزار نفر از جمعیت فعال استان اصفهان بیکار هستند. نرخ بیکاری در استان خراسان نیز ۱۸ درصد اعلام شده است.

* به اعتراف وزیر تعاون، مرتضی جامی هم اکنون از مجموع ۲۸ هزار شرکت تعاونی موجود، یک ششم آنها یعنی ۸ هزار شرکت تعاونی نیمه فعال و یا راکد هستند.

روابط رسمی جمهوری اسلامی با آمریکا به شرط "مصلحت"!

روزنامه کار و کارگر، اخیراً قسمتی از سخنان شخصی به نام دکتر پیروز مجتهد زاده که با عنوان "پیرامون سیاست خارجی ایران" در "کانون توحید ایران" در لندن ایراد شده را به چاپ رسانده و ضمن تعریف و تمجید از او بعنوان یک "کارشناس مسائل ژئوپولوتیک و خلیج فارس" عنوان کرده است که شخص مزبور، علاقمندان به بحث کارشناسی روابط ایران و آمریکا را از "ساده انگاری" و "عجله" در پیگیری روابط با ایالات متحده، پرهیز داده است. به گزارش کار و کارگر کارشناس مزبور در مورد روابط رسمی



پیام فدایی و خوانندگان

آلمان - برمن

نامہ تان رسید۔ از احساس انقلابی" هواداری مینماید خواهان درج نمود۔ در ضمن بسته ای که فرستاده مسئولیت تان نسبت به مسایل نشریه نظرات خود در نشریه میباشد این بودید رسید با سبب از توجه و سیاسیگزاریم و خوشحالی که خوانندگان نشریه با ارسال انتقادات و پیشنهادات در کارمان قرار داشت نسبت به درج آنها اقدام نماییم۔ در ضمن در رابطه با سواالتان در مورد ضرورت گسترش سمنارهایی که تا کنون با همکاری نیروهای مختلف برگزار شده، باید بروزی آرزومندیم۔

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

کاسل

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

ر-ع

ر-ع ، یادرودهای انقلابی۔ بدنبال دریافت نامه تان نشریه ای که خواسته بودید برایتان ارسال گردید۔ در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید۔ موفق باشید۔

خبری از یک اعتصاب کارگری در کانادا

در تاریخ ۲۱ اکتبر، کارخانه ماشین سازی Volvo در هالی فکس به اشغال سی تن از کارگران خشمگین این کارخانه درآمد. این اقدام بعد از آن صورت گرفت که روسای کارخانه در ماه سپتامبر اعلام کردند که با اخراج ۲۲۳ تن از کارگران و کارکنان، در ۱۸ دسامبر - یک هفته قبل از کریسمس - اقدام به بستن و تعطیل کارخانه خواهند نمود. کارگران مبارز که در صحن کارخانه بست نشسته اند، خواهان آن هستند که با تحت فشار گذاشتن کمپانی، آنها را وادار به بالا بردن مبلغ خسارتی نمایند که با تعطیلی کارخانه متوجه آنها خواهد شد. نماینده اتحادیه محلی کارگران، لاری وارک میگوید که کمپانی نه مبلغ قابل توجهی به عنوان خسارت میپردازد و نه وقت کافی به ما داده است که بدنبال شغل جدید بگردیم. وی از برخورد بسیار ناراحت کننده کمپانی با اتحادیه شاکی است و میگوید که آنها گویی سرشان شلوغ تر از آن است که بخواهند کلمه ای با ما حرف بزنند. قرار است اتحادیه، نامه شکایت آمیزی از کارخانه هالی فکس که تنها کارخانه ماشین سازی ولوو در امریکای شمالی است، تسلیم مقامات کمپانی ولوو در سوئد بنماید. هرارک نماینده اتحادیه کارگران به خبرنگاران گفت اگر برای آنها مهم نیست که در مورد وضع زندگی ما با ما وارد گفتگو شوند، برای ما هم مهم نیست که برای آنها ماشین تولید کنیم.

تجمع اعتراضی کارگران شرکت پوست و چرم خراسان

در اوایل مردادماه بیش از ۲۰۰ تن از کارگران زحمتکش شرکت پوست و چرم خراسان که ۵ ماه است حقوق خود را دریافت نکرده اند، در مقابل دفتر مرکزی این شرکت در تهران دست به تجمع و اعتراض زدند. این تجمع پس از مراجعات مکرر ولی بی نتیجه کارگران به فرمانداری و استانداری و اداره کار و خانه کارگر استان خراسان صورت گرفت. مسئولان این شرکت در حالیکه ماههاست دسترنج کارگران را به آنها پرداخت نکرده اند درصددند که با اعلام انحلال شرکت، از انجام تعهدات خود سرباز زده و کارگران زحمتکش این شرکت که بر خا ۲۰ سال سابقه کار دارند را از کار بیکار کنند. اشایان ذکر است که اوضاع کارگران از زمانی که این شرکت در راستای سیاستهای دولت در زمینه واگذاری صنایع به بخشهای غیردولتی در اختیار سرمایه داران بخش خصوصی قرار گرفته به مراتب از قبل بدتر شده و کارخانه مرتبا با بدهی، کمبود آب آشامیدنی، قطع برق و تلفن روبروست.

رسوایی نمایش انتخاباتی مجلس خبرگان

تلاشهای فراوان سران حکومت از هر جناح و دسته ای برای داغ کردن تنور نمایش انتخاباتی مجلس خبرگان همچنان ادامه دارد. در ادامه این تلاشها خاتمی فریبکار، طی سخنانی مردم را به "حضور پر شور و اشتیاق" در باصطلاح انتخابات خبرگان دعوت کرد. برغم این تلاشها، گزارش خود بوقیای تبلیغاتی

رژیم نشانگر بی اعتنایی وسیع توده ها نسبت به این مضحکه میباشند. از سوی دیگر خبرگزاری فرانسه روز ۷ مهر اعلام کرد که شورای نگهبان، صلاحیت بیش از ۲۴۰ نفر، یعنی نزدیک ۶۰ درصد کاندیداهای انتخاباتی که اکثرا از جناح مخالف بوده اند را رد کرده است.

رسوایی نمایش انتخاباتی "خبرگان" چندان عیان است که حتی برخی از دارو دسته های درون حکومت نیز از ارائه لیست انتخاباتی خودداری کرده اند و آنرا "نمایش انتخاباتی" نامیده اند. در همه جا از عزم رژیم برای دست چین کردن نمایندگان دلخواه خود در این مجلس سخن میروید و روزنامه جهان اسلام نیز از "استقبال ناچیز" مردم از این انتخابات سخن گفته است. روزنامه ایران هم در رابطه با عدم اهمیت این نمایش انتخاباتی در نزد مردم عنوان کرده که آمارگیری ها نشان میدهند که تنها ۲۳ درصد از مردم از تاریخ برگزاری این باصطلاح انتخابات با اطلاعند و ۵۳ درصد بقیه حتی تاریخ "انتخابات" مجلس خبرگان را نمیدانند.

پست الکترونیک E-mail

ipfg@hotmail.com

آبونمان پیام فدایی

برای آبوننه شدن نشریه، لطفا بهای اشتراک را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

Branch Sort Code: 60-24-23

Account Name: M.B

Account No: 98985434

آدرس پانک:

National Westminster Bank
PO Box8082
14 The Broadway
Wood Green
London N22 6BZ
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

شماره فکس و تلفن برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران:

۰۰۴۴ - ۱۸۱ - ۸۰۰ ۹۴۱۳

Payame Fedae

No: 20 October 98

Publication of the Iranian
People's Fedae Guerrillas

برای تماس با چریکهای فدایی

خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه

کنید:

BM BOX 5051
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND

گزارشات:

* اطریش: برگزاری شب همبستگی با

زندانیان سیاسی در وین صفحه ۲۸

* کاتادا: گزارشی از سخن پراکنی

فرخ نگهدار، "نگهدار ارتجاع" صفحه ۲۹

* آلمان: مجاهدین و شعار "مرگ بر

کمونیسم" صفحه ۳۰

* دانمارک: گزارش کوتاهی از یک

تظاهرات ضد راسیستی صفحه ۳۴

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!